

کفتارهای عرفانی

(قسمت سی و یکم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات اردیبهشت ۱۳۸۸)

نجاه و سوم

فهرست

جزوه پنجاه و سوم - گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم)

(بیانات اردیبهشت ۱۳۸۸)

صفحه

عنوان

- نماز / احمد غزالی / نماز محمد غزالی / باید خودمان را نگاه داریم
تا در نماز حواسمان پرت نشود / عبادات باید فقط برای خدا
باشد، سعی کنید برای شیطان نباشد ۷
- اسطوره و افسانه / زال و رستم / شناختن قدرت خداوند
و اسطوره / تاریخ و راهی به حقیقت / خلقت انسان و مسأله‌ی
تکامل / تفسیرهایی که از قرآن می‌نویسند، تفسیر به خیال است.
توهّمات خود را می‌نویسند، غالباً غلط می‌باشد مگر اینکه
بنویسند این عقیده‌ی خود من است. ۱۱

احکام شریعت / نماز / بحران اقتصادی / گرفتاری‌های دنیوی و
توجه به ذکر و دستوراتی که دارید / از ریا و صحنه سازی دور
شده و خرج‌های زائد نکنید / اسراف / درست مصرف کردن
نعمت، گدابازی نیست، اظهار ادب نسبت به خداوند است /

۱۷..... خشکسالی‌ها از کفران نعمت ماست

شخصیت حقیقی و شخصیت حقوقی / تفاوت وظایف فردی
و جمعی / راجع به قصاص و کلاهبرداری اموال و نحوه‌ی
گذشت فردی و گذشت حکومت / درویشی در سیاست دخالت
نمی‌کند / وظیفه‌ی فردی و یا جمعی درویش‌ها / هیچکس حق
ندارد به نمایندگی از درویشی در حرف یا عمل کاری کند /
درباره‌ی مجالس فقری شهرستان‌ها در منازل شخصی فقرا /

۲۵..... اهمیت مجلس درویشی شب جمعه و شب دوشنبه

مواظب اموالی که دارید و همراهتان هست باشید / دزدی کردن،
مجرم یا بیمار روانی / باید به هر نحوی شده کمک کنیم
انحرافات روانی اپیدمی نشود / در خانه‌ات را قفل

۳۲..... کن، همسایه‌ات را دزد نکن / نامه‌ها را خیلی خلاصه بنویسید

جهاد / جهاد باید با اجازه‌ی معصوم باشد / مسأله‌ی بندگی و
رقیت در صدر اسلام / اسلام و آسایش زن‌ها / دفاع در هر
شرایطی بر زن و مرد و حتی بچه‌ها واجب است، ولو مردها و
زن‌های مریض / عقیده شامل همه‌ی وجود بوده و از همه
مهم‌تر است / در مقابل دفاع از عقیده، جان اهمیتی ندارد / دفاع

در مقابل هر حمله‌ای با ابزار مثل خودش / کسی که توکل بر خدا کند، همان او را بس است ۴۰

خداوند قاعده و قانون نظام طبیعت است و تابع هیچی نیست / انسان و روح الهی / می‌فرماید آنچه کردید و آثار بعدی آن را به حساب شما می‌نویسند / پاداش و جزا مخصوص قسمت ارادی انسان است / سعی کنید به عمد خطایی نکنید / خدا می‌بخشد؛ در دنیا سَتَّارُ الْعُیُوبِ است و در آخرت نُكْفِرُ عَنْكُمْ و روی آن

را می‌پوشاند ۴۹

مطالعه‌ی کتب / درباره‌ی رابعه‌ی عدویه / حالات مختلف / حال هیچکس را تقبیح نکنید و نگویید بد است / نقش خانم‌ها در دوران جدیدی که بشریت بعد از این خواهد داشت، خیلی زیاد خواهد بود / اقتضای هر زمان و هر مکانی هم از نظر غذای ظاهری و هم از نظر غذای باطنی و معنویات یک‌طوری است /

در مورد جمعیت بشر در کره زمین ۵۴

جلوه‌ی صفات مختلف خداوند در کارهای انسان / اراده در انسان / خداوند بسیاری از اختیارات را به بشر سپرده است و بشر می‌تواند خیلی کارها و قدرت‌ها را اعمال کند / ازدواج / هر کاری موقعی دارد / همیشه در مقام اطاعت و پیروی از قوانین و اوامر

الهی باشیم ۶۲

داستان حنظله و اهمّیت فرمان پیغمبر و دیدار / داستان حاجی صدر؛ دیدار و شرفیابی به حضور بزرگان خود مطهر است /

اهمیت دیدار، نگاه جزئی از دیدار است/ خاصیت دست، بیعت و
مصافحه/ اثراتی که از دیدار مؤمنی برای مؤمن حاصل می‌شود.....۶۹
فهرست جزوات قبل.....۷۶

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات
فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و
سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به
دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان
به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه
بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی مشترکین، در کوتاه‌ترین
زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، جهت
اعلام سفارش و آشنایی با نحوه اشتراک با شماره
۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی
WWW.JOZVEH121.COM نیز مطالعه بفرمایید.

ناز / احمد غزالی / ناز محمد غزالی / باید خودمان را نگه داریم تا در ناز حواسمان پرت نشود /

عبادات باید فقط برای خدا باشد، سعی کنید برای شیطان نباشد^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

از شیخ احمد که قطب سلسله‌ی ماست و خطبه را که می‌خوانید نام او هست، پرسیدند چرا نماز را قطع کردی؟ دو تا جواب داد یکی گفت وقتی پیشنماز در نماز بود من هم پشت سر او بودم وقتی که او رفت اسب خود را آب بدهد من نماز را قطع کردم. گفتند آخر محمد غزالی که دائم در نماز بود و جایی نرفت که اسب خود را آب بدهد! به خود محمد غزالی گفتند، گفت که راست می‌گوید آنوقت من در فکر این بودم که اسبم را آب ندادم.

جواب دیگری اینکه بعضی می‌گویند گفت که من در نماز بودم تا در یک لحظه‌ای دیدم پیشنماز در دریایی دارد غرق می‌شود. نماز را ترک کردم. البته محمد غزالی به همه نگفت و گله کرد ولی به آنهایی که اهل فهم بودند گفت بله اینگونه بود، من آنوقت فکرم از نماز خارج شد. شاید همینطور وقایع چند بار اتفاق افتاده بود که محمد غزالی

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۲/۱۲ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

متوجه به عرفان شد و در عرفان هم پیشرفت کرد. کتاب‌های عرفانی هم دارد که اکثراً به این کتاب‌ها استناد می‌کنند بعضی‌ها هم که از اینها انتقاد می‌کنند. این غزالی البتّه خود درویشی بود کار کرده و دانشمند. غزالی خیلی دانشمند بود، غیر از احمد غزالی است که قطب سلسله بود و ما حرف او را قبول داریم.

می‌گویند در یک سفری، چندین سفر رفت، یک سفر که رفت به جای خود در درس، برادر خود شیخ احمد را گذاشت، شیخ احمد طور دیگری حرف می‌زد، هم سر و صدای آخوندها بلند شد و هم خود او، رها کرد و گفت من اهل این صحبت‌ها نیستم. خواستند او را در نظامیه بغداد نگه‌دارند نماند، آنوقت‌ها کتاب مثل امروز چاپ نبود و مرحوم گوتنبرگ آلمانی به دنیا نیامده بود که چاپ را اختراع کند. همه‌ی کتاب‌ها خطی بود. اصلاً یک شغلی در بین مشاغل بود به نام نسّاخ، نسخه‌برداری می‌کردند، کار همه کس نبود. کسی از یک کتابی می‌خواست نسخه بردارد می‌داد به او و او نسخه برمی‌داشت. نسخه‌بردار هم غالباً باید به موضوعات کتاب وارد باشد و علم داشته باشد و الاً دچار اشتباه می‌شود و کتاب‌ها را غلط می‌نویسد که خیلی داستان‌ها هست از این قبیل. به هرجهت، هر جا می‌رفت کتاب‌هایی که ندیده بود کتاب‌های جالب را می‌خرید و با خود می‌آورد. یک صندوق کتاب داشت که با خود می‌آورد، قافله را دزد زد. وقتی دزدها آمدند اموال او را ببرند

صندوقی بود که قفل داشت. غزالی اصرار کرد گفت هر چه می‌خواهی ببری ببر، این صندوق را نبر. گفت مگر این صندوق چیست؟ در آن را باز کرد دید همه‌اش کتاب است، گفت این چیست؟ گفت همه‌ی علم من است. گفت: علمی که باد ببرد به درد نمی‌خورد. این هم شوکی بود بر روحیه‌ی غزالی که وقتی برگشت دیگر از دانشگاه و درس نظامیه و اینها استعفا داد و در خطه‌ی عرفان افتاد. البته همینطوری که گفتم در همه‌ی عبادات، نماز، روزه، حج، همه و هر چه هست باید توجه به هدف داشت. به این معنی که دیده‌اید وقتی بندبازها از روی بند رد می‌شوند اگر پایین را نگاه کنند یا این طرف و آن طرف را نگاه کنند، می‌افتند باید مستقیم به هدف و آن انتها را نگاه کنند و به هیچ وجه این طرف و آن طرف را نگاه نکنند مگر موقعی که بخواهند بیفتند، نگاه می‌کنند. و الا در مسیر باید فقط روبه‌رو را نگاه کنند. در همه‌ی عبادات هم باید همینطور باشیم یعنی مسیر را نگاه نکنیم حالا اگر به آن درجه برای ما میسر نباشد باید لااقل به خود کاری که می‌کنیم فکر کنیم. مثلاً خیلی‌ها نگران هستند که در نماز اشتباه می‌کنیم که رکعت اولیم یا دومیم یا چندیم. اینها همه برای این است که در موقع نماز به چیز دیگری فکر می‌کنید. در موقع نماز فقط به خود نماز فکر کنید. فقط به آنوقتی که هستید. یعنی فکر کنید الان رکعت اول است و باید اینها را بخوانید و به هیچ چیز دیگر فکر نکنید. یعنی یک مدتی در واقع از این

دنیا بیرون می‌روید. به هر اندازه بتوانید از این دنیا بیرون بروید عبادت شما قبول تر است. اما اگر موفق نشدید، شما اول نفر نیستید، آخر نفر هم نیستید که موفق نمی‌شوند همه‌ی ما در این مورد کم‌توفیق هستیم. یعنی کم‌توفیق برای آن حدّ اعلا که ما می‌خواهیم، آن توفیق را پیدا نمی‌کنیم ولی به هر جهت میزان کمتری به ما می‌رسد. پس باید خودمان را نگه‌داریم تا در نماز حواسمان پرت نشود.

اما امور اجتماعی که گفتم از اختیار ما خارج است. شما در وسط نماز همه‌ی کارها ممکن است یادتان بیاید؛ مشکلات شغل، مشکلات کارت‌تان، مشکلات بچه‌ها یا همسران، این را توجّه کنید که این مشکلات جایش آنجا نیست که حل کنید. در واقع بگویید ای مشکلات! حالا برو کنار و بعد بیا. تصوّر کنید که یک لحظاتی هست مثل حال اغما که عمل کرده‌اند و دیر به هوش می‌آیند. دو روز، سه روز طول می‌کشد. شما فرض کنید همین‌طور هستید و فکرتان جز به نماز به جایی دیگر نرود. اگر هم به نماز نمی‌توانید توجّه کنید، لااقل به هیچ چیز دیگر هم فکر نکنید، خلاً ایجاد کنید. عبادات باید فقط برای خدا باشد، اگر برای خدا نمی‌تواند باشد، سعی کنید برای شیطان نباشد.

اسطوره و افسانه / زال و رستم / شناختن قدرت خداوند و اسطوره / تاریخ و راهی به
حقیقت / خلقت انسان و مسأله‌ی تکامل / تفسیرهایی که از قرآن می‌نویسند، تفسیر
به خیال است، توهمات خود را می‌نویسند، غالباً غلط می‌باشد مگر اینکه بنویسند این
عقیده‌ی خود من است.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در تاریخ و همچنین در اسطوره‌ها، به اصطلاح افسانه‌ها، آنچه
که مانده و در ذهن مردم قرن‌ها بوده و یک نحوه اثری داشته اینها
حتماً بی‌پایه نیست. باید دید پایه‌ی آن چیست؟ اسطوره لغتی است که
از یونان قدیم آمده بعد به عربی و بعد به فارسی آمده. در فارسی افسانه
تقریباً معادل آن است. سعدی می‌گوید:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر

البتّه من حالا یادم نیست در وسط چه اشعاری است به گذشته و

۱. صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۲/۱۳ ه. ش.

آینده ربط دارد. کهن شدن یک حدیث، به حدّی که در اسطوره قرار بگیرد، باز هم بی‌اثر نیست. اسطوره یعنی داستانی که پایه‌ی اساسی آن را نمی‌دانند و در طی تاریخ هم خیلی فرق کرده است. چیزهایی به آن اضافه شده و کم شده است. افسانه غیر از فسانه است. فسانه یعنی بی‌پایه ولی افسانه به‌صورت داستانی مانده است.

این اساطیر هم بی‌مبنا نیست. در روانشناسی بیشتر روانکاوها رفته‌اند در نخ این قضیه و اثری که در جامعه و مردم دارد. حتّی مثلاً قرن گذشته فروید که این باب را افتتاح کرد، تحقیقات خود او غلط است، ولی باب را افتتاح کرد. مثل در بسته‌ای بود که او این در را باز کرد رفت داخل، منتها رفته در توالی آن نشسته. این است که فروید هم ارزش دارد و هم هیچیک از حرفهایش صددرصد قابل قبول نیست. او رفته در داستان حضرت موسی (البته ما نمی‌توانیم افسانه حساب کنیم برای اینکه آنچه در قرآن هست یقیناً واقع شده. اضافه بر آن باشد افسانه است و اساطیری است) اینطور می‌نویسد (یهودی که اصالت خود را انکار می‌کند، فروید یهودی بود دیگر) می‌گوید موسی از بنی‌اسرائیل نبود. موسی پسر همان فرعون بود منتها به خاطر رقابت این کار را کردند. وقتی این باب افتتاح شد خیلی‌ها مبالغه کردند، بسیاری سعی کردند هر داستانی را که شنیدند برگردانند به اینکه چطور بوده؟ از جهت اینکه روحیه‌ی جامعه و مردم شناخته شود، قدمی است

ولی نتیجه‌ی آن صحیح نیست. یا مسأله‌ی زال و رستم زال در فارسی در لغت فارسی قدیم زال به کسانی گفته می‌شد که موی آنها سفید است دیده‌اید از تولد موی آنها سفید است، بعضی در اثر پیر شدن سنی که بر آنها گذشت موی آنها سفید می‌شود آنها را هم زال می‌گویند. سام فرزندی داشت که زال بود. رفت از خجالت او را در بیابان گذاشت. سیمرغ که مرغ افسانه‌ای است، در واقع سیمرغ آمد او را دید برداشت. او را در لانه‌ی خود برد، او را غذا می‌داد تا بزرگ شد. بعد بزرگ شد و شد زال. زال بعد از ازدواج با رودابه فرزندی آورد. حالا به چه جهت بود که موقع وضع حمل نتوانست طبیعی حمل کند سزارین کردند. البته نگفتند سزارین، به اندازه‌ی ما دانش نداشتند، پهلوی او را شکافتند و رستم را نجات دادند. همه‌ی این داستان را ما از اول تا آخر به‌عنوان افسانه تلقی می‌کنیم تا کم‌کم مرغی که انسان را برد؛ سیمرغ. الان مرغ‌ها و حیوانات خیلی بزرگ هستند خیلی از پرندگانی که در دوران‌های قبل بودند پرندگان بزرگ کاملاً محتمل است آیا این واقعیت داشته و حالا شده افسانه؟ برای ما فرقی نمی‌کند ما فعلاً اینطور می‌گوییم کما اینکه خیلی از حیوانات این کار را می‌کنند اما این اسطوره در تواریخ تمام دنیا هم هست. در مورد همین شهر رم می‌گویند رُم و رُمولو دوقلویی بودند که یک گرگ یا پلنگ آمد اینها را برداشت به اینها شیر داد و بزرگ که شدند یکی از اینها شهر رم را بنا

کرد. این داستان در آنجا هم هست. در داستان‌های هندی هم نظیر همین هست که یادم نیست. ما هم که رستم را داریم که کاملاً محتمل است. شکی که ایجاد می‌شود از شناختن قدرت خداوند است ما چون قدرت خدا را نمی‌دانیم چقدر است هر چیزی که از قلمرو و حوزه‌ی قدرت خود و علم خود خارج است می‌گوییم اسطوره به تدریج اگر حوزه‌ی شناخت ما از خداوند برای آدم‌های خدانشناس بیشتر شود یا بشر قدرت علمی بیشتری پیدا کند خیلی از اسطوره‌ها را به صورت واقعیت درمی‌آورد. در داستان، نوزادهایی که در همان اوّل مادر را از دست داده‌اند زیاد است. خودم دو مثال زده‌ام و داستان‌هایی که یک کودکانی بدون مادر ترقّی کرده‌اند و وضع خاصی به وجود آورده‌اند بسیار است؛ یکی حضرت مریم. البتّه حضرت مریم مادر خود را از دست نداد ولی چون مادر نذر کرده بود که اگر این فرزند پسر باشد او را به کنیسه، معبد تقدیم کند که خادم باشد از همان اوّل مریم از مادر دور بود؛ یعنی مثل اینکه مادر نداشته باشد و امثال اینها خیلی زیاد بوده بطوری که این واقعیت در دایره‌ی ذهن مردم توسعه پیدا کرد و از قلمرو افسانه بیرون آمد و جزء تاریخ شد و تاریخ، او را از افسانه قاپید. بنابراین هیچ چیزی را که به نظرتان افسانه می‌رسد اگر یک وقت احتمال می‌دهید راهی به حقیقت داشته باشد، آن احتمال را بدهید. مثلاً خلقت زمین و آسمان و حیوانات و همه‌ی اینها در قرآن آمده آنچه راجع به

این خلقت گفته خیلی مختصر است یعنی قرآن و اسلام می خواهد نشان بدهد که زیست شناسی و تاریخ تمدن نمی خواهد درس بدهد. آنچه راجع به این مسائل می گوید برای این است که از آن نتیجه گیری کند ولی آنچه می گوید درست است. نروید دنبال اینکه آنچه نگفته را بگردیم پیدا کنیم بچسبانیم یا آنچه را گفته خود بخواهیم تفسیری من عندی بگوییم. البته در تورات مفصل همه چیز را می گوید، مثلاً می گوید خداوند روز اول که آفرید چه کار کرد و شب شد، خوشش آمد روزی بود و شبی شد، روز اول، روز دوم چه و روز سوم چه. قرآن اینها را اینطور به این تفصیل نگفته. فقط گفته است که هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، چگونه ما نمی دانیم؟ نگفته است. آنهایی که به خلقت (نمی دانم چه علمی است) توجه می کنند، آنها می توانند بروند تحقیق کنند. یا خلقت انسان و مسأله‌ی تکامل البته ظاهراً مسأله‌ی علمی است، تنها کتابی که در این زمینه خوانده‌ام و از نظر مذهبی هم آن را قبول دارم کتابی است به نام *خلقت انسان* که گفته‌ام. بنابراین این تفسیرهایی که از قرآن می شود (من چندین تفسیر دارم) اینها تفسیر به خیال است، توهّمات خود را می نویسند. حتی نتایج آزمایشگاه را هم نباید به عنوان تفسیر قرآن گفت. می شود گفت به نظر من اینطور می رسد، حالا شما

می‌خواهید قبول کنید می‌خواهید نکنید. مثلاً در قرآن فقط همین قدر گفته که خداوند آب را آفرید. چطوری آفرید؟ از چه آفرید؟ آزمایشگاه می‌گوید از اکسیژن و نیدروژن. ما نظر آزمایشگاه را رد نمی‌کنیم ولی این را به‌عنوان حکم اسلامی نمی‌دانیم. حکم اسلامی این است که هر چه خلق هست خدا کرده. خدا آب را در کره‌ی زمین خلق کرده. توسعه نمی‌دهیم. فرضیات خود را نمی‌گوییم. حالا این حرف‌های متفرق من برای این بود در واقع خواستم بگویم که از قدرت خداوند همه چیز هست هر چه از منبع درستی شنیدید یقیناً درست است و دنبال تفسیر آن نروید برای اینکه آن تفسیرها غالباً غلط است مگر اینکه کسی بگوید این عقیده‌ی خود من است که در این صورت مانعی ندارد. اما اینکه به‌عنوان تفسیر واقعی باشد، نه!

احکام شریعت / نماز / بحران اقتصادی / گرفتاری های دنیوی و توجّه به ذکر و
دستوراتی که دارید / از ریا و صحنه سازی دور شده و خرج های زائد نکنید / اسراف /
درست مصرف کردن نعمات ، کد ابازی نیست ، اظهار ادب نسبت به خداوند
است / خشکالی ها از کفران نعمت ماست^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خانمی گفته، یکی از همشیره ها نماز خود را قبل از اذان
می خواند من هم از او یاد گرفته ام همین کار را می کنم. آیا درست
است؟ مثل اینکه یکی بگوید آقا من به جای اینکه با بینی و دهان
نفس بکشم با گوش نفس می کشم، این درست است؟ اصلاً معنی ندارد
سؤال درست نیست، جواب هم درست نیست. اولاً احکام شریعت را از
کتاب های علما نگاه کنید. رساله هایی که نوشته اند چون تا عمل و
ظواهر شما درست نباشد خدا باطن به آن نمی دهد. نماز مستحبی
بخوانید، خیلی خوب، غالباً آنها که بیکارند نمازی می خوانند ان شاء الله

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۲/۱۶ ه. ش.

که قبول است. ولی نماز مستحبی هم خوب است که با خلوص نیت و اشتیاق باشد؛ الْأُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا^۱، کارها در گرو زمان‌های خود است.

برای اینکه بدانید گذشت زمان، خود چه اثری دارد یک حکم ساده را برای شما می‌گویم. انگور اول غوره است، یک خُرده ترش است، فکر هم می‌کنید دهاتان یک خُرده آب می‌افتد، وقتی بماند به کلی عوض می‌شود. شیمیدان می‌گوید آنوقت اسید داشت حالا قند دارد. این انگور را می‌توانید همینطوری بخورید. انگور را فشار می‌دهند آبش را می‌گیرند. ما در گناباد که کشاورزی داریم می‌گیرند و شیره درست می‌کنند. اگر گناباد رفته‌اید حتماً دیده‌اید. آن غوره آخر می‌خواهد تبدیل به شیره شود، یک غوره بگذارید اینجا با یک شیره چقدر تفاوت دارد؟ ولی با قدرتی که خدا به شما داده این را به شیره تبدیل می‌کنید. تا اینجا را گفتم که آب انگور را می‌گیرید و می‌جوشانید. به یک حدی که رسید، چه مقدار؟ به آن حد، آن شراب شده، خوردن آن حرام است. به عکس شیره، خوردن آن حرام است و قزقان، یعنی دیگ بزرگی که این آب انگور در آن جوشیده، نجس شده یعنی اگر بیفتد باید بشوییم. آبگردانی که هم می‌زنند نجس شده. گوش ندهید به نجاست، بیشتر بجوشانید یک خُرده که گذشت شیرین می‌شود و شیره می‌شود، دیگر حرام نیست، خیلی هم خوشمزه است. آن دیگ هم دیگر نجس نیست

۱. بحار/الانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۷۴، ص ۱۶۷.

آخر دیگ را چه کردید؟ دیگ را که کاری نکردید. این آبگردان دیگر نجس نیست، این تغییرات می‌شود اگر بگویید این نجس است؟ نه! نجس نیست اگر آنوقتی که نجس است بگویید این شیره است؟ نه! این شیره نیست. اگر شراب می‌خواهید آنوقت، اگر شیره می‌خواهید این وقت.

نماز هم از طبیعت انسان‌ها آفریده شده است پیش از اذان صبح دو رکعت نماز بخوانی، نماز صبح نیست. خوابتان می‌برد بعد از طلوع آفتاب بیدار شوید، آن دو رکعت دیگر نماز صبح به آن معنی نیست. نماز قضای صبح است. برای اینکه دلخوش باشید و خدا شما را خیلی ناراحت نکند می‌گویند موقع‌اش که بیدار نشدی حالا بخوان، من قبول می‌کنم. هر چیزی *الْأُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا*، به علاوه این سؤالات را از اهل فقه پرسید هر چند اگر این سؤال را پرسید مسخره می‌کنند که این چه سؤالی است؟

یک پارچه‌هایی هست غیر از برزنت پارچه‌های مختلفی هست یک پارچه مثل وال، آنقدر نازک است که آب و هوا و گرد و خاک از آن رد می‌شود. همینطور پارچه‌ی قطورتر پیرهنی قمیص یا چیت هست. حالا اگر یک چیزی که می‌خواهید رطوبت به آن نرسد در پارچه‌ی وال بپچید و در آب بیندازید به شما می‌خندند. کسی که می‌خواهد رطوبت به آن نرسد از پارچه‌ی وال استفاده می‌کند؟ پارچه‌ی چیت هم دارید،

دستمال چیت استفاده می‌کنید. اگر فوری بردارید آنچه که به آن پیچیدید خشک است. یک خرده صبر کنید آن پارچه هم خیس می‌شود. همینطور پارچه‌های مختلف که هر کدام به یک اندازه ضد آب هستند، به قول معروف امپرمابل^۱ هستند. تا می‌رسد به چرم و آنقدر خشن است که الی‌الابد آب داخل آن نمی‌رود. همین چرم بر بدن حیوان هست که آب به بدن او نمی‌رسد.

حالا ما هم یک بدن هستیم خداوند ما را به یک پارچه پیچیده و آن را انداخته در دریای حوادث. خداوند پارچه‌هایش همه یک‌طور است هر اراده‌ای کند پارچه همانطور می‌شود ولی خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا^۲، انسان ضعیف خلق شده ولی این با خود شماست که پارچه‌ای که در آن پیچیده شده‌اید آهار بزنید و محکم شود که رطوبت در آن اثر نکند. خداوند ما را با این پارچه پیچیده انداخته در طوفان حوادث.

یک بحران اقتصادی الان در همه‌ی دنیا هست. آخر ما هم که بدون این بدن نمی‌توانیم زندگی کنیم. چرا، یک جای دیگر می‌توانیم، ولی نمی‌خواهیم آنجا برویم. هنوز می‌خواهیم باشیم. در اینجا، بدون این بدن نمی‌توانیم باشیم. این بدن محتاج به غذا و آب و لباس است همه‌ی اینها برخورد کرده به بحران اقتصادی. فکر می‌کنید که پیراهن

۱. Imperméable .

۲. سوره نساء، آیه ۲۸.

شما یک خرده نازک شده، ساییده شده، بروید پارچه بخرید، دست می‌کنید در جیب‌تان می‌بینید پول ندارید. پولتان کم است. هر جا عصبانی می‌شوید همه را خدا آفریده، درست است. ولی با همه‌ی این موانع و ناراحتی‌ها باید مقاومت کنید اگر در پارچه‌ی وال شما را پیچیده باشند داد و بیداد شما بلند می‌شود ای خدا این چه وضع است؟ فلان و فلان، بله به خدا ناله کنید، خدایا ما را در پارچه‌ی وال نپیچ. در یک برزنت محکمی بیچان که هیچکدام از این موانع و ناراحتی‌ها اثر نکند. به هر جهت خیلی‌ها حالا می‌گویند چه کار کنیم که ایمان ما سست می‌شود؟ آقا ایمانی که به یک بادی بلرزد به چه ارزشی؟ هر وقت قدری گرفتاری‌های دنیا اذیت کرد و دیدید رطوبت بی‌ایمانی و بی‌اعتقادی و اینها دارد به شما اثر می‌کند برگردید به ذکر و دستوراتی که دارید. در واقع پارچه‌ای که فکر شما را به آن پیچیده‌اند آن را آهار بزنید که محکم شود و منحرف نشود. حالا خدا می‌گوید اینها را من فرستادم و درست کرده‌ام این بحران‌های اقتصادی هست تو یک کاری بکن که در تو نفوذ نکند. من نمی‌خواهم برای خاطر تو تنها، دنیا را عوض کنم. بر دنیای امروز من مقرر کرده‌ام که دچار بحران باشد. خودت را بساز، به جای اینکه داد و بیداد کنی. خدا یک اُردنگی به تو می‌زند. نه از این دنیا، گاهی از این دنیا، گاهی از مرحله‌ی ایمان محکم به ایمان خود بچسبید. برای اینکه چه به ایمان خود بچسبید و چه

نچسبید برای خدا فرقی ندارد، گردش دنیا هم همانطوری است که هست فقط همه این توجّه را بکنند که با آرامش، فکر کنند که چطور این کارها را حل کنند. اولین کاری که می‌توانیم بکنیم لااقل این است که در مورد خودش این کار را بکند، از ریا و صحنه‌سازی دور شود تمام خرج‌هایی که زائد است نکند. این اقتصاد و...، فقط برای شعار نیست اینها باید عملی شود. ولی قدیم چنان ما را بار آوردند که در یک نطقی در راه‌آهن سخنرانی داشتیم از این مسأله گفتم که الان که در رفاه هستیم و همه چیز داریم مصرف می‌کنیم. الان فکر کنید و اسراف نکنید. برای اینکه خداوند می‌گوید: إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ^۱، یک جایی هم می‌گوید اسراف به نفس یعنی گناهان زیاد. اَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ^۲، از رحمت خدا مأیوس نشوید. به زندگی خود پردازید. ببینید، یک چیزهایی می‌گفتند و ما را مسخره می‌کردند. مثلاً فرض بفرمایید سر غذا نمی‌گذاشتم در بشقابم چیزی اضافه بماند، می‌گفتند این گدابازی‌ها چیست؟ گدابازی نیست، احترام به نعمتی است که خدا آفریده، شما چلوکباب که می‌خورید برنج است، هزار تا دانه‌ی برنج هست نشمردم. ولی شما می‌توانید بشمرید. این لقمه اگر محترم است، شما خوردید، شکر می‌کنید. آن یک برنج هم محترم است. آن یک

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۱ و سوره اعراف، آیه ۳۱.

۲. سوره زمر، آیه ۵۳.

برنج شده چلوکباب و یک دانه برنج را که نمی‌گذارم به من نگویند گدابازی، بگویند اظهار ادب نسبت به خداوند. قدیم هم می‌گفتند این برکت دارد یا ما در عرف قدیم ایران داشتیم اگر یک لقمه نانی افتاده بود می‌گذاشتیم جای بلندی برای اینکه یکی بخورد. دو نفر از دوستان قدیم من که بسیار مردمان مؤمن و معتقدی بودند (نه آخوندی، ایمان واقعی) چندین وقت شده بود که ناهار با هم می‌خوردیم. ناهار ما فقط قدری پنیر بود و یک تخم مرغ پخته، نانی که می‌آوردند خیلی خمیر بود او یک جاهایی را می‌خورد و جاهایی که نمی‌شد خورد، خرد می‌کرد پشت پنجره می‌گذاشت و می‌گفت: یک بنده‌ی خدا می‌خورد، کبوترها و.... این هم گدابازی نیست این نگرانی‌هایی است که از بحران هست و در ایمان ما دارد اثر می‌کند، حتی اگر گدابازی حساب کنند، این حرف را تحمل کنید.

بشرحافی البتّه قطعاً خمیره‌اش خمیره‌ی ولایت بود. الوات بود، جوان‌های هم سنّ او الوات بودند. ولی عمق ایمانی داشت. در کوچه می‌رفت کاغذی افتاده بود آیه‌ی قرآن یا اسم خدا، برداشت پاک کرد و بوسید و در منزل کمی گلاب به آن زد و بالای طاچه گذاشت. نگویند پس اینکه من می‌گویم در ادارات یک پاکت می‌گذارند و اسم‌های بزرگان را می‌ریزند کار بدی است. این کار بد نیست ولی این بد است که با یک اسم اینطوری می‌کنند ولی یک کتیبه‌ای که آیات خدا و

قرآن را دارد می‌شکنند و زیر بلدوزر می‌اندازند؟ مقایسه‌ی این دو ناراحت‌کننده است ولی بُشر این کار را کرد و شب خواب دید. صدایی به او گفت که تو نام ما را از خاک برداشتی ما هم تو را برداشتیم. این فردا باشد رفت با دوستان خود جایی، به کار همیشگی مشغول بودند یکی در زد پیشخدمت منزل آمد و برگشت و گفت: یک آقای گفت به بُشر بگویید بیاید. همه گفتند که بود و چه بود؟ بُشر گفت شما نمی‌شناسید. می‌دانم که بود و پابرنه آمد. حافی یعنی پابرنه. امام جعفر صادق یا یکی از بزرگان بود دوید دنبال او و تا آخر عمر هم کفش نپوشید. نه اینکه کفش نپوشیدن خوب است. منظور آنقدر در او اثر کرد.

حالا جایی که یک کاغذ چون نام خدا بر او برده شده آنقدر احترام دارد، نعمات خدا چقدر احترام دارد؟ این نام خدا را ما بر روی کاغذ نوشتیم ولی نعمات الهی را خدا گفته این نعمت من است. این خشکسالی‌ها کفران نعمت ماست، بالاترین مجازات همین است که پارچه‌ای که خدا ما را در آن پیچیده بود و در دریای بحران انداخته بود آن پارچه، پارچه‌ی سستی بوده این مجازات است.

شخصیت حقیقی و شخصیت حقوقی / تفاوت وظایف فردی و جمعی / ارجح به قصاص و
کلاهبرداری اموال و نحوه ی گذشت فردی و گذشت حکومت / درویشی در سیاست
و حالت نمی کند / وظیفه ی فردی و یا جمعی درویش ها / به چکس حق ندارد به نمایندگی از
درویشی در حرف یا عمل کاری کند / درباره ی مجالس فقری شهرستان ها در منازل شخصی
فقر / اهمیت مجلس درویشی شب جمعه و شب دوشنبه ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

در پیشرفت و تکامل علمی که بررسی انسان هاست، حتی
روانشناسی، اقتصاد و... آنهایی که بررسی می کنند، عرفان را هم مورد
بررسی قرار می دهند و حال آنکه عرفان مورد بررسی نیست. عرفان
نوشابه ای است که باید نوشید.

یک اصطلاحی گفته اند؛ اصطلاح شخصیت حقیقی و شخصیت
حقوقی. اصل مطلب از قدیم هم بوده، علت اینکه حالا به وجود آمده

این است که خیلی مورد نیاز است. یکی مدیرعامل یک شرکتی است، خودش هم کار دیگری دارد، البته در همان کار نمی‌تواند باشد، یک نفر زراعت کار کشاورز، مدیرعامل یک شرکتی هم هست. این دو تا شخصیت دارد، هر قراردادی که می‌نویسد آیا این قرارداد به لحاظ این است که این خودش یک آدم است، یک تعهدی دارد؟ یعنی راجع به زراعت و کارهای زراعتی خودش است؟ یا اینکه راجع به کار شرکت است؟ اینها فرض شده که خود شرکت هم یک وجود جداگانه‌ای شده. این آدم دو آدم شده. یکی اینکه خودش زراعت می‌کند یکی هم اینکه تجارت می‌کند یعنی همان کار شرکت. منتها خود همین شخص آن نمایندگی را دارد.

ولی این از قدیم تشخیص می‌دهد که وظایف شرعی، عرفانی، اخلاقی که معین می‌شود و معین شده یکی به اعتبار شخص است، وظایف انفرادی. نماز انفرادی می‌خواند، جمعی هم اگر بخواند، به خاطر جمع یک وظایف خاصی دارد که برای انفرادی نیست. انفرادی هر کسی، حتی در نماز حمدی باید بخواند و سوره‌ای (بعد از حمد، سوره) می‌تواند چه بخواند؟ سوره‌ی بقره بخواند که یک ساعت طول می‌کشد یا می‌تواند سوره‌ی والعصر بخواند، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ، همین را بخواند. اما همان آقای که می‌تواند این را بخواند، حالش را دارد،

وقتی در نماز به جماعت می‌ایستد بنا به فرمایش پیغمبر، کَصَلَاةٍ اَضَعَفِهِمْ^۱، باید نماز بخواند. یعنی فکر کند تو که می‌خواهی سوره‌ی بقره بخوانی، باید بایستند، باید گوش بدهند، یکی پایش درد می‌کند، یکی نمی‌تواند مثل خودت، خیلی از آنها پروستات دارند باید زود به زود بیرون بروند. در اینجا نباید نمازش طولانی شود، آنجا این اختیار را دارد اینجا ندارد. وظایف هم همینطور است. این مسأله در دنیای امروز و برای ما خیلی مورد پیدا می‌کند که به این مسأله توجه کنیم. خیلی جاها باید ایثار کنیم، یعنی از حقّ شخصی که داریم یا وظیفه‌ی شخصی که داریم گذشت کنیم.

در مورد قصاص می‌گوید وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ^۲، می‌توانید قصاص کنید، در قصاص حیات است برای جامعه. می‌تواند هم گذشت کند، از قصاص گذشت کند. اما حکومت نمی‌تواند گذشت کند، حق ندارد گذشت کند، مگر موارد خاصی که این اجازه داده شده باشد.

یا راجع به اموال، یکی کلاهبرداری می‌کند مال شما را می‌برد بعد هم او را می‌گیرند، مال را به او می‌بخشید که شاید این بخشش مستحسن هم باشد، خوب هم باشد، اما از بیت‌المال کسی سرقت کند،

۱. بحار/الانوار، ج ۷۴، ص ۲۶۲ : مثل نماز ضعیف‌ترینشان.

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۹.

کلاهبرداری کند و بعد او را بگیرند حکومت حق ندارد از او گذشت کند. ما می‌گوییم حق ندارد یعنی نباید، نمی‌تواند. ولی وقتی می‌کنند آن را شما ملاک نگیرید. گفته بود به حرف ما گوش بده به عمل ما نگاه نکن.

در درویشی هم همینطور، هر درویش خودش یک شخصیت حقیقی است، وظایفی دارد، حقوقی دارد، اختیاراتی دارد. ولی چون درویش است و خود را تابع جمع درویشان می‌داند از این لحاظ هم یک وظیفه‌ای دارد، اینها با هم منافات ندارد، با هم باید جمع بشود. این مسأله را اگر به‌قولی خوب در ذهنمان هضم کنیم، این نکته‌ای که بعضی‌ها می‌گویند تناقض است، معلوم می‌شود. شما می‌گویید درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند درویش‌ها آزادند، درویش‌ها که همه کار می‌کنند. این تناقض نیست، آن وظیفه‌ی جمعی است، یعنی یک درویش کاری که خودش می‌کند نمی‌تواند بگوید: درویشی این است. می‌گوید: من این کار را می‌کنم، من عاقلم می‌رسد.

دیده‌اید خیلی جاها مثلاً از فلان شهرستانی یکی از برادران عزیز می‌آید نامه‌ای می‌نویسد که من به نمایندگی از فقرای شهرستان فلان، دلمان برای شما تنگ شده علاقه‌مندیم که بیایید. جوابش حالا به کنار، اینجا به جواب درخواستش کار ندارم. درست است که همه‌ی فقرای آنجا همین را می‌گویند، اگر من بگویم می‌خواهم بیایم آنجا هیچکس

نیست بگوید نیا، بلکه همه هم دلشان می‌خواهند بیایم ولی به این رفیقمان، به این برادرمان گفتم چه کسی به تو نمایندگی داده؟ تو از خودت می‌گویی. بگو من اینطور می‌گویم، استنباط می‌کنم که دیگران هم اینطور می‌گویند، نه به نمایندگی! به همین حساب هم هیچکس حق ندارد به نمایندگی درویشی... یا وقتی بخواهند به نمایندگی درویشی را مجسم کنند، در یک وجودی تمثیل بدهند و بگویند فلان کس. نظر خودش را بنا به عقلی که خداوند داده و طبق وظایف شهروندی خودش عمل کند ولی به‌عنوان نماینده‌ی درویشی، نه!

گاهی نمی‌گوید نماینده ولی عملاً آن کار را می‌کند. این صحبت خیلی ساده‌ای که خیلی‌ها به مجالس درویشی که در منزلشان است در شهرستان‌ها و... شب دوشنبه، شب جمعه، رفته‌اند می‌گویند که در منزل را ببینید. جواب می‌دهد که این منزل را خدا و پیغمبر تشکیل داده، من جرأت نمی‌کنم بندم. اگر کسی می‌تواند ببندد، بیاید ببندد، من جرأت نمی‌کنم! این بسیار حرف صحیحی است. اما اینکه این مجلس، منزل این شخص است، نه اینکه او صاحب مجلس است. برای اینکه شنیدم مثلاً خیلی‌ها گفته‌اند ما دیگر در مجلس را می‌بندیم که کسی نیاید، نمی‌آید چون مثلاً چنین می‌کنند. فرزند یک درویش کار بدی بکند بدنام هم بشود، مجلس مجلس او نیست. مجلس من هم حتی نیست، منتها من به‌عنوان ناظر از صاحب مجلس در همه جا

دخالت می‌کنم، در همه جا نماینده‌ام.

این فکر دسته‌جمعی که جمع یک حقی دارد و یک وظایفی دارد، در فکر ما باید باشد. داشتن مجلس در منزل کسی افتخار اوست، یعنی هرگونه خدمتی برایش افتخار است ولی نه اینکه یکی تقاضا می‌کند مجلس آنجا باشد، تشکیل می‌شود بعد می‌گوید از هفته آینده دیگر نیاید اینجا... حق ندارد ببندد، ولی نه اینکه به زور در منزل بروید، آن شخصی که این کار را کرده باید طرد بشود، بیجا کرده، ولو حرفش صحیح باشد. می‌گوییم: ولو حرفش صحیح باشد! و وقتی این دقت را در تشکیل مجلس به کار بردیم آنوقت است که می‌گوییم مجلس درویشی شب‌دوشنبه و شب‌جمعه بر درویش‌ها تقریباً واجب است، البته واجب شرعی نه! واجب عرفانی، واجب اخلاقی است که شب‌ها به مجلس بیایید، شب‌جمعه در درجه‌ی اول و اگر هم توانستند در شب‌دوشنبه. برای اینکه آن مجلس به نام خداوند تشکیل شده. همانطوری که بعضی‌ها می‌گویند مجلس را خداوند به توسط پیغمبرش تشکیل داده و ما نمی‌توانیم تعطیل کنیم و ما با سر به آنجا می‌دویم، برای اینکه صاحب مجلس آن بزرگواری است که نیست ولی به این طریق به همه‌ی مؤمنینش نمایندگی داده. اگر هم روش یا رفتار مثلاً یکی دو تا یا عده‌ای مثلاً مورد انتقاد بود باید به من اطلاع بدهند، باید به خودش اطلاع بدهند، نه اینکه خودسرانه قضاوت کنند.

علی علیه السلام از طرف پیغمبر به یمن مأمور شد. حضرت برحسب دستور پیغمبر به یمن تشریف بردند، طرز اداره‌ی حکومت در یمن و خمس و زکاتی که برای بیت‌المال گرفته بودند با روشی که حضرت به کار می‌بردند متفاوت بود با روش قبلی فرق داشت که مسلماً به حضرت تذکر می‌دادند که قبلاً اینطوری بوده، جایی ندیدیم که حضرت صریحاً انتقاد تندی از آن روش کرده باشند، ولی خودشان روش دیگری داشتند. بعد اینها آمدند حجة الوداع بود زمانی که پیغمبر در مکه تشریف داشتند، لشکری اردو زدند و بعضی‌ها آمدند پیش پیغمبر عرض کردند که علی این کار را کرده، به اصطلاح چُغلی علی که متفاوت با قبل عمل کرده. حضرت فرمودند هر چه علی کرده، درست است. «هر چه آن خسرو کند شیرین بود.»

از آن قبلی هم بد نگفتند، یادم رفته قبلی اسمش چه بوده! آن قبلی هم از صحابه‌ی بزرگوار بود، بد نگفتند، ولی فرمودند هر چه علی کرده درست است. بعد اینها را برگرداندند. البته بعد هم علی اینها را مجازات نکرد که چرا چُغلی کردید؟ ولی به حرفشان هم گوش نداد. این است که در داستان‌های صدر اسلام به خصوص زمان پیغمبر و علی برای هر روشی، در هر کار خودمان می‌توانیم مثال و دستورالعمل پیدا کنیم.

مواظب اموالی که دارید و همراستان، هست باشید / دزدی کردن، مجرم یا بیمار روانی /

باید به هر نحوی شده کمک کنیم انحرافات روانی امید می‌نشد / در خانه ات را قفل

کن، همسایه ات را دزد نکن / نامه ها را خیلی خلاصه بنویسد^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک یادآوری را خدمت شما می‌گویم اگر وقت بود و حالش هم بود شاید مطلبی گفتم ولی این یادآوری ضروری است تذکر داده‌اند و خواهش کرده‌اند از خانم‌ها که خودشان مواظب اموال خود باشند. کیفشان با خودشان باشد، کفششان با خودشان باشد، در نایلونی بگذارند و بیاورند. دم در هم که باشد در همه جا کفش سرقت شده، در مساجد هم خیلی کفش سرقت شده، خود سرقت همیشه جرم نیست. خیلی‌ها مجلس روضه می‌روند قاشق چایخوری را سرقت می‌کنند، البته بعضی به‌عنوان تبرک! اگر به‌عنوان تبرک است اوّل یک دست قاشق بیاور و دفعه‌ی بعد یکی را بردار.

در حقوق و جامعه‌شناسی این بحث پیش آمده که آنهایی که

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۲/۱۸ ه. ش.

نیاز هم ندارند چرا این کار را می‌کنند؟ اینها مجرم هستند یا نه؟ در اینکه چون علم حقوق خیلی منطقی است دو تا چهار تا، هر جرمی مجازات دارد هر عملی پاداشی دارد. غیر از قلمروی مذهبی است که خداوند می‌گوید إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً^۱ ولی علم حقوق نمی‌بخشد. به این نتیجه رسیده‌اند که این یک نحوه بیماری روانی است. روانکاوی که یک علم نو و تازه‌ای است که از روانشناسی زاییده شده، یعنی جنبه‌ی درمانی و بیماری‌شناسی روانی است، راجع به این موضوع خیلی بحث کرده. حالا شما وقتی می‌آیید اینجا بعد که بلند می‌شوید کفش شما نباشد، به هر جهت در دل به آن شخص فحش می‌دهید، حالا یا مجرم است یا بیمار است، فرق نمی‌کند، به شما ضرر رسیده است. بنابراین مواظب اموال خود باشید. برای اینکه شما ضرر نکشید و برای اینکه مبادا ولو یک قاشق چایخوری باشد و شما کسی را که بیمار است نفرین و لعن کنید، یک قاشق چایخوری مگر چقدر است، آنوقت‌ها ما می‌گفتیم یک قران ولی حالا می‌گویید صد تومان، بله؟ ولو به آن شخص میلیون‌ها پول بدهید مطمئن است، ولی خوشش می‌آید که یک چیزی را بلند کند، در این صورت او باید خود این فکر را کند ولی ما به او که دسترسی نداریم، برای اینکه کار خود را می‌کند و می‌رود. ولی به شما که دسترسی داریم و الان همه هستید، یک خواهشی می‌کنیم

می‌گوییم که خودتان مواظب اموالی که دارید باشید.

البته اینجا که هستید نمی‌توانید به اموالی که در اصفهان دارید فکر کنید همین که همراهتان هست را مواظبت کنید. ولی گاهی بعضی‌ها از روی شقاوت دزدی می‌کنند. مثلاً ما آرامگاهی داشتیم که من در بهشت‌زها گرفتم، آنوقت‌ها که کار می‌کردم (حالا که بیکارم و بازنشسته) به‌خصوص در موقع سرپرستی که با یتیم‌ها و... سروکار داشتم می‌دیدم مردم برای دفن میت خیلی به زحمت هستند. آن کسی که مرده‌ای دارد نگران و دل مرده است و دلش می‌خواهد خانه بنشیند و یکی دیگر کارها را بکند. ولی اینطور نمی‌شود و خیلی گرفتار می‌شود. حتی برای پیدا کردن جایی و برای اینکه ورثه دچار زحمت نشوند برای چند تا برادرها آرامگاهی گرفتیم. این آرامگاه البته اول خاک بود، تمیز کردیم و...، شمعدان گذاشتیم و یک قندان و قرآن و از اینطور چیزها. یکی یکی همه را بردند. قرآن یا بقیه‌ی آنها چیزی نبود از نو تهیه کردیم. ولی اگر آن کسی که برده بود می‌آمد می‌گفت: آقا آنقدر قیمت این قرآن است با پانصد تومان می‌شد تهیه کرد، می‌گفت آقا ششصد تومان به من بده، به او می‌دادم که قرآن را نبرد. البته این را می‌گوییم. ولی هرگز چنین کسی نمی‌آمد. اگر هم می‌آمد و می‌گفت به من ششصد تومان بده اگر نه این را می‌دزدم که من نمی‌دادم.

یک داستانی هست می‌گویند یک فرزندی اموال خانه را می‌برد

می فروخت و خرج می کرد. پدر خیلی ناراحت شد و گفت آخر این را چند فروختی؟ گفت قالیچه را پنج هزار تومان فروختم گفت این قالی صد هزار تومان می ارزد. گفت از من نمی خرند. گفت بعد از این به دیگران نفروش به خودم بفروش. گفت باباجان ما معامله مان نمی شود. گفت: چرا؟ فردا پسر شمعدانی ها را نشان داد گفت: این شمعدانی ها چند؟ گفت: مثلاً هزار تومان. گفت: لطف کنید! گفت: چی را لطف کنم؟ گفت دیدی گفتم معامله ی ما نمی شود. ولی بطور واقعی اگر فکر کنیم ممکن است. البته من خیلی ناراحت شدم که گفتم این کیست که آنقدر نیازمند است که قرآن را می دزدد؟ قرآن کوچک که چاپی هم هست و چقدر بیچاره گرفتار است که به این مال کوچک راضی است و قرآن را هم می دزدد. خیلی دلم ناراحت شد. البته بعد از آن نرده گذاشتیم و شیشه ی قطوری که محفوظ باشد.

گاهی بیماری است همانطوری که همه ی بیماری ها ممکن است اپیدمی شود، حالا بعضی لغات رایج شده، مثلاً وبا می آمد آنوقت می گفتند اپیدمی، منظور لغت اپیدمی است. بیماری روانی هم، انحرافات روانی هم ممکن است اپیدمی شود. باید به هر نحوی شده کمک کنیم که اپیدمی نشود. در این بیماری های روانی به عکس بیماری های جسمی، انجام و کمک به انجام آن، آن را تقویت می کند. یعنی چنین شخصی اگر چند بار انجام دهد در ذهن او رسوخ می کند و اگر مدت ها

انجام ندهد و خودش هم توجّه کند، می‌تواند این خیال را از سر خود دور کند. بنابراین باید کاری کرد که انجام ندهد، به این طریق که چیزی در اختیار او نگذارید. یک مثل در ولایت ما می‌گویند که «در خانه‌ات را قفل کن، همسایه‌ات را دزد نکن» این به دو معنی است. یعنی وقتی در خانه را قفل کردی دیگر دزدی نمی‌شود. اما اگر قفل نکردی یک چیزی دزدی می‌شود می‌گویی چه کسی کرده؟ همسایه کرده. بدبین به همسایه می‌شوی. یا نه وقتی در خانه‌ی تو قفل بود همسایه می‌بیند قفل است ولی اگر باز بود می‌بیند چیزهای خوب داری، وسوسه می‌شود که یکی را بردارد. پس تو موجب شدی که او دزدی کند، به این حساب هر کسی باید مواظب اموال خودش باشد.

اما اصلاً دزدی چرا پیدا می‌شود؟ در اسلام دزدی جرم است گناه دارد. در شرایط خاصی دست دزد را می‌برند، نه دست هر دزدی را را ببرند، نه! مثلاً کسی مال مرا دزدیده کتابی که می‌دانم مال من است، یک جایی دسترسی پیدا می‌کنم، کتاب را برمی‌دارم. این دزدی نیست، معاف شده. یا اینکه از کسی طلب دارد (ولی این را خودتان نکنید برای اینکه قانون این حرفها سرش نمی‌شود) از کسی طلب دارید گروه‌کشی می‌کنید. داستانی هست راجع به شهادت یا رحلت حضرت امام رضا بحث‌های مختلف هست. در اینکه حضرت انگور خوردند و آن انگور مسموم بود حرفی نیست البته مأمون اول که حضرت را آورد واقعاً نیت

خیری داشت می‌خواست ایشان را جانشین کند کاش زودتر می‌مرد که امام رضا خلیفه می‌شدند. نیت خیری داشت. ولی بعداً دید که نمی‌تواند، بر او شوریدند. بعد که می‌خواست سایه‌ی حضرت را از سر خود دور کند در زمانی که خلیفه بود، حضرت هم نشسته بودند، یک صوفی را به جرم سرقت آوردند (در اخبار هم می‌گویند صوفی، لغت صوفی را بکار می‌برند). گفتند: نان از نانوائی دزدیده. مأمون با او صحبت کرد گفت تو با این ژست و هیکل دزدی کرده‌ای، چرا؟ گفت هر هیکلی باشد نیاز به غذا دارد. بعد مأمون گفت که چرا دزدی کردی؟ گفت من زن و بچه دارم، آنها گرسنه‌اند، چیزی نداشتم و ناچار بودم دزدی کنم و نان بردارم. این را هم بدانید در شیعه در سال قحطی کسی که ناچار به سرقت نان باشد سرقت نان را گناه نمی‌گیرند. مأمون گفت: به هر جهت گناهکاری و باید مجازات شوی. گفت: نه، خداوند حفظ جان مرا بر من واجب کرده و من ناچار بودم. گفت: چرا دزدی کردی و کار دیگری نکردی؟ گفت برای اینکه تو هم دزدی کردی، مأمون گفت: من؟ گفت: بله حق من را از بیت‌المال مصرف می‌کنی. بیت‌المال یک گوشه‌اش مال من است. از آن انبار گندم مثلاً یک کیلو مال من است تو همه را سرقت کرده‌ای. گفت من این حرف‌ها را گوش نمی‌دهم و می‌گویم تو را مجازات کنند. گفت اگر هم کسی باید مرا مجازات کند تو نیستی، تو نمی‌توانی من را مجازات کنی. گفت: چرا؟ من خلیفه‌ام. گفت: پدر تو.

داستان آن را می‌دانید با کنیزی که نمی‌دانم اسمش چه بود؟ مادر تو را خریده بود که کنیز بود و آن کنیز جزء بیت‌المال بود. یک قسمت از بیت‌المال هم مال من است من به پدر تو اجازه ندادم، مأمون خیلی ناراحت شد. چیزی هم نمی‌توانست بگوید، چون راست می‌گفت. از حضرت رضا آهسته پرسید چه کنم؟ حضرت فرمودند: ولش کن برود. همین هم موجب عناد مأمون با حضرت شد. یعنی در واقع وقتی گفتند ولش کن برود یعنی حرف او راست است.

البته این یک بحث سیاسی بود که پیش آمد ولی بطور کلی این هست. بحث پیش می‌آید که اصلاً دزدی یعنی چه؟ به‌خصوص دزدی کسانی که ثروتمند هم هستند و هیچ نگرانی ندارند. چرا؟ این بحث روانشناسی و جامعه‌شناسی است که مفصل‌تر است و تخصصی است. من را معاف کنید، هم این بحث تخصصی است و هم نفس من تخصص‌بردار نیست. شاید یک وقتی اگر لازم شد صحبت کردم.

بعضی از این نامه‌ها را که باز می‌کنم می‌خوانم می‌بینم پنج صفحه داستان الف‌لیله نوشته، نمی‌رسم اینها را اینجا بخوانم. اگر می‌خواندم باید اینجا نشسته باشم بخواندن و شما هم مثل مجسمه مرا نگاه کنید. برای همین بارها هم خواهش کردم همیشه خیلی خلاصه بنویسید، آنچه می‌خواهید من بخوانم یا انجام بدهم بنویسید. مثلاً در گرفتاریهای خانوادگی بین من و کی و کی اختلاف است چه کار کنیم.

من می‌گویم به من چه؟ البته لازم نیست حتماً انجام بدهید این نامه را
می‌خوانم، نامه‌های دیگر را هم می‌خوانم، منتها حالا نه، بعداً.

جهاد / جهاد باید با اجازه‌ی معصوم باشد / مسأله‌ی بندگی و رقیقت در صدر اسلام / اسلام

و آسایش زن ها / دفاع در هر شرایطی بر زن و مرد و حتی بچه‌ها واجب است، و لو مرد ها

وزن های مریض / عقیده شامل همه‌ی وجود بوده و از همه مهم تر است / در مقابل

دفاع از عقیده، جان ایتمیتی ندارد / دفاع در مقابل هر حمله‌ای با ابزار مثل خودش /

کسی که توکل بر خدا کند، همان او را بس است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در پند صالح که شب‌های جمعه می‌خوانیم، مبحث جهاد و دفاع

و امر به معروف را صحبت کردیم. جهاد یعنی جنگیدن برای توسعه‌ی

اسلام و دیگران را مسلمان کردن، به قول حافظ:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

وای اگر از پس امروز بود فردایی

این شعر را هم که آدم می‌خواند بعد می‌گوید پس اول شرط

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۲/۱۹ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

جهاد این است که خود جهادکننده عین اسلام باشد. اسلام یعنی تسلیم به امر خدا. این کار همه‌ی پیغمبران است. حتی بلقیس که آمد خدمت حضرت سلیمان و بعد ایمان آورد گفت: **إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ**^۱، یعنی هم من اسلام آوردم و هم اسلامی که سلیمان آورده. آن اسلام اسلام است. این قاعدتاً شرط اول جهاد می‌شود. یعنی خود او عین همان چیزی باشد که می‌خواهد، سعدی باز می‌گوید:

ترک دنیا به مردم آموزند

خویشتن سیم و غله اندوزند^۲

پس این کسی که سیم و غله می‌اندوزد نمی‌تواند ترک دنیا بیاموزد و الا سیم و غله بد نیست، خیلی هم خوب است، سیم یعنی پول، غله یعنی خواروبار. پس اول شرط جهاد این شد که خودمان عین اسلام باشیم. آیا در دنیای امروز اینطوری است؟ در عصر جدید یعنی دوران اسلام که آخرین دوران الهی است ما چهارده معصوم داریم. آن مسلمان‌هایی که چهارده معصوم دارند می‌توانستند در اوائل اسلام بگویند راست می‌گویید کسی می‌تواند حکم جهاد بدهد که خود او اسلام باشد، نه اینکه مسلمان باشد بلکه اسلام باشد. ما همه مسلمانیم. هر کس شهادتین بگوید، مسلمان است. ما این چهارده نفر را

۱. سوره نمل، آیه ۴۴.

۲. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، گلستان، ص ۶۴.

می‌شناسیم. پس شیعه به این حساب گفت و فقهای شیعه اکثرشان معتقدند که جهاد باید با اجازه‌ی امام معصوم باشد، یعنی چهارده معصوم و یا با اجازه و شرکت کسی که از جانب امام معصوم منصوب است که روی همین حساب، فقهای شیعه تقریباً می‌گویند حکم جهاد قابلیت اجرا ندارد. این هم توجّه کنید حکمی که شارع معین کرده، حکم اسلام را نمی‌شود باطل کرد یا اجرا نکرد. حتی ائمه هم گفته‌اند نمی‌توانیم یک چیزی را نسخ کنیم ما فقط تشریح می‌کنیم و شرح می‌دهیم. تغییر را ما هم حق نداریم. به این طریق جهاد متروک شده ولی نگفته‌اند امروز لازم نیست. شرایط جهاد نیست. شرایطی دارد اما مسائل دیگری در این مورد هست.

برای اینکه روشن شود مسأله‌ی بندگی و رقیّت، مسأله‌ی غلام و کنیز، این مسأله در صدر اسلام بوده، در واقع در دنیا بوده، بعضی‌ها ایراد گرفته‌اند که چرا اسلام این را لغو نکرد؟ تا بماند در این قرن گذشته آبراهام لینکن منع کند؟ برای اینکه خدا و همچنین پیغمبر خدا نمی‌خواستند رأی به دست بیاورند و رئیس‌جمهور آمریکا شوند که بیایند لغو کنند. آنها مصلحت مردم و جامعه را در نظر گرفتند. اگر این همه غلام را آزاد کنند اینها از کجا نان بخورند. حتی آن کسی که کار می‌کند و کشاورزی می‌کند غلام است، نوکر یکی دیگر است، زمین مال ارباب است او کار می‌کند. هم زندگی او می‌گذرد یعنی هم نان و

لباس دارد برای اینکه آنها مریض هم شوند مثل گوسفندشان که مریض شود درمان می‌کنند او را هم درمان می‌کنند. حالا او را رها کنید از زمین که بیاید بیرون، ارباب می‌گوید برو پی کارت، آزادی! او کجا برود؟ هم بیکار می‌شود و هم زمین از استفاده می‌افتد. بنابراین باید یک‌طوری عمل کرد که این ضرر نرسد، تدریجی به این معنی باید باشد. اسلام گفته فرض کنید محوطه‌ی چهار دیواری است که رقیّت در این چهار دیواری است. یک در ورودی دارد و یک در خروجی. در ورودی خیلی کوچک است و یک نفر بیشتر رد نمی‌شود، در خروجی چهار پنج نفر می‌توانند رد شوند. هرچه هم جمعیت باشد به تدریج تمام می‌شود. چون کم وارد می‌شود و زیاد خارج می‌شود. قانون، غیر از عمل است، عمل این بود که سلمان فارسی را که یکی از دانشمندان و بزرگان آن روز بود چون در بیابان تنها بود گرفتند و گفتند غلام است. واقعاً این بنده است؟ در ورودی را خدا خیلی تنگ قرار داده و آزاد شدن آنها خیلی فراوان. این است که به تدریج از بین می‌رفت، یعنی اگر آن قواعد اجرا می‌شد به تدریج بعد از دو قرن اصلاً در دنیا برداشته می‌شد.

این مثال را زدم، صحبت راجع به جهاد بود. حتی امام معصوم هم فرموده است من احکام شرع را عوض نمی‌کنم به طریق اولی فقها هم نمی‌توانند، فقیه شیعه می‌گوید جهاد نیست اما دفاع خیلی به

جهاد شبیه است و ممکن است اشتباه شود. چون وقتی که آن شرایط هم باشد جهاد بر زن‌ها واجب نیست. آخر وقتی می‌خواهند حمله به اسلام کنند می‌گویند اسلام به زن‌ها توجّهی ندارد. به‌عکس، اسلام آسایش زن‌ها را می‌خواهد و مردها را در خدمت زن‌ها. به مردها می‌گوید بروید جنگ کنید به زن‌ها می‌گوید در خانه منتظر بنشینید که آنها بیایند. برای اینکه نسل آینده را در نظر می‌گیرد. اسلام در درجه‌ی اوّل از زن‌ها نسل صحیح می‌خواهد و البتّه چیزهای دیگر. امّا دفاع بر همه واجب است. برای اینکه در دفاع به خود شخص حمله می‌شود. در دفاع کسی مسلمان هم نشده باشد فرضاً او می‌تواند مسلمانی را در دل خود نگه‌دارد و تقیّه کند امّا اگر به خودش حمله کردند باید دفاع کند. این است که دفاع در هر شرایطی بر زن و مرد و حتّی بچّه‌ها واجب است؛ ولو مردها یا زن‌های مریض. نمونه‌ی آن را در تاریخ می‌بینید. مقدّمات را کار نداریم، شیخ نجم‌الدّین کبری که پیرمردی بود شاید نود سال، نود و چند سال عمرشان بود و خیلی حرکت برای ایشان مشکل بود، ایشان در خانه نشسته بودند مغول حمله کرد، مردم دفاع می‌کردند، ایشان در دامن لباس خود تگّه‌های آجر گذاشتند و از پنجره به سر سربازها می‌زدند. دفاع طوری است که به هر اندازه برای شخص امکان دارد باید دفاع کند. در جنگ البتّه احکامی دارد امّا دفاع، این محتاج به گفتن شرعی نیست هر کسی فکر کند در مقابل هر حمله‌ای

باید دفاع مثل خودش باشد. اگر کسی با مشیت حمله کرد دفاع در مقابل او هفت تیر نیست که بزنی و بکشید. شما هم مشیت بزنی. اگر نتوانستید آنوقت یک چماق بزنی همینطور برای کسی که با هفت تیر به شما حمله می کند دفاع این نیست که یک شمشیر چوبی بردارید. دفاع هرکس مطابق حمله است. اینها درس هایی است که در دانشکده های حقوق هم می دهند. خیلی ساده است. در زندگی معمولی ما هم دفاع هست. دفاع در مسائل فرهنگی هم هست. ما در تاریخ خیلی داریم. مثال خودمان، مثال حضرت امام حسین. آخر آنها که فقط نمی خواستند امام حسین را بکشند و خون او را بریزند، می خواستند حضرت را چه کنند؟ می خواستند آن حیثیت و شرافت انسانی و امامت را کنار بگذارد و با یک یزیدی یا عبیدالله زیادی بیعت کند و تسلیم آنها شود. یعنی امام یک قسمت عمده ی روح افکار و اعتقادات خود را کنار بگذارد. حضرت قبول نکردند. اگر قبول می کردند که جانشان در امان بود. اینها می گفتند بیا پیش یزید بیعت کن خیال ما هم راحت شود. حضرت این کار را نکرد. این را حمله ای به افکار و عقاید خود دانست. حضرت افکار و عقاید را جزء وجود خود می داند. یعنی من سر دارم، دست دارم، پا دارم، عقیده هم دارم که عقیده از همه مهم تر است. به هر کدام حمله کنید من دفاع می کنم. مهم تر از همه عقیده است، چون شامل همه ی وجود من است. در مقابل حمله به عقیده، دفاع کردند. حضرت چند بار

آمدند اولتیماتم دادند خود را معرفی کردند، مطالب را گفتند، یعنی در مقابل حمله‌ای که آنها کردند و می‌گفتند یزید خلیفه‌ی مسلمین و امیرالمؤمنین است حضرت فرمودند: نه! امیرالمؤمنین نیست، امیرالفاسقین است و جانشان را دادند. پس در مقابل دفاع از عقیده جان‌اهمیتی ندارد البته نه هر چیزی، برای اینکه همه این فیلم آدم کوچولوها، لی‌لی‌پوت‌ها را دیده‌اید، در قشون آنها که دو تا از قبایل با هم جنگ داشتند، او پرسید سر چی شما با هم جنگ می‌کنید؟ گفت ما معتقدیم که تخم‌مرغ که می‌خواهیم بخوریم از سر باریک آن بشکنیم و بخوریم و آنها معتقدند نه از سر پهن آن باید بشکنیم و بخوریم. این اعتقاد، اعتقادی نیست که شما جان خود را از دست بدهید. اما اعتقاداتی داریم که از جان مهم‌تر است. این را دیگر خود انسان می‌فهمد، همان جان می‌فهمد و می‌گوید این از من مهم‌تر است. در مقابل اعتقادات و مسائل فرهنگی دفاع به صورت فرهنگی است اگر در مقابل آن شمشیر بردارید همان داستان دن کیشوت می‌شود که با شمشیر چوبی به جنگ آسیای بادی می‌رود. با شمشیر چوبی نمی‌شود. دفاع با فرهنگ و با صدا زدن است و بنابراین این توجه را بکنید اگر کسی در مقام دفاع حرفی زد چون دفاع واجب است این را نمی‌شود گفت دخالت در سیاست، چون سیاست اصلاً واقعاً چیز تلخ و زنده‌ای است، بیچاره کننده است، خلاصه دنیا الان بیچاره‌ی این دروغ‌ها شده.

به هر جهت بدانید دفاع واجب است. برای دفاع در مقابل حمله‌ی به اعتقادات باید از نوع خود آن اسلحه استفاده کنید، وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ^۱، هر منشأ قدرتی که دشمنان شما دارند بروید پیدا کنید اگر برای دفاع اسب‌سواری لازم است که مثلاً آنوقت‌ها لازم بوده به هر جهت هر اسلحه‌ای دارند باید داشته باشید یکی از اسلحه‌های امروز اسلحه‌های تبلیغاتی است، نیرویی هم که دارند همان است. اینجاست که در پندصالح حضرت صالح علیشاه مرقوم فرمودند که مؤمن باید زیرک باشد، انقلابات دنیا را بفهمد و در هر مورد استفاده مناسب کند و تمرین جنگ کند. تمرین جنگ چیست؟ یکی جنگ لفظی، نه فحش، جنگ تبلیغاتی، اینها را بداند. نه برای اینکه فوری اسلحه به کار گیرد و اسلحه بکشید، دشمن را بکشید. برای اینکه بترسانید. برای اینکه دشمنان خود و دشمنان خدا را بترسانید. ولی باید بالاتر و نیرومندتر باشید. آنوقت همان دستور را به صورت دیگری داده. در جای دیگر قرآن که می‌فرماید: وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۲، سست نشوید و غصه هم نخورید. شما بالاتر از همه‌اید. به چه شرط؟ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، اگر مؤمن به اصول و خداوند باشید، بالاترین هستید. نه محزون شوید و

۱. سوره انفال، آیه ۶۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

نه سست باشید، توکل بر خدا هم داشته باشید. وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^۱، کسی که توکل بر خدا کند، همان او را بس است. یعنی دیگر طرفدار نمی‌خواهد همان پارتی اوست.

خداوند قاعده و قانون نظام طبیعت است و تابع هیچی نیست / انسان و روح الهی /
می فرماید آنچه کردید و آثار بعدی آن را به حساب شامی نویسد / پاداش و جزا مخصوص
قسمت ارادی انسان است / سعی کنید به عد خطایی نکنید / خدا می بخشد؛ در دنیا
سأر العیوب است و در آخرت تکفر عنکم و روی آن را می پوشاند^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

آقای شریعت تشریف آوردند، ما خوشحالیم که آمدند، شماها هم
همینطور. چون اوّل باری که بعد از عمل بیرون آمدند اینجا بوده است.
اعمال جراحی قدرتی است که از طرف خداوند به بشر تفویض و
داده شده خداوند وقتی خواست بشر را بیافریند چه به صورت تفاوت
و چه به صورت مقطعی به هر جهت با آن موجودات و جاندارانی که قبلاً
آفریده بود فرق داشت و خودش می خواست فرق کند. بعد از آنکه
به اصطلاح این بشر مثل سایر جانداران شد فَإِذَا سَوَّيْتُهُ^۲، خدا از روح خود

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۲/۲۰ ه. ش.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

در او دمید. این روح را خدا در بشر دمید و چه اثری داشت و چه خاصیت جدیدی بود؟ خداوند اسیر و دنباله‌روی هیچ کاری نیست. یعنی خودش قاعده و قانون نظام طبیعت است و تابع هیچی نیست و حیواناتی که آفرید چندین اسارت در آنها گذاشت یکی همان اول اینکه آنها اراده ندارند. گویانکه امروز خیلی از زیست‌شناسان می‌گویند حیوانات تا حدی اراده و عقل دارند. گاهی بعضی انسان‌ها به‌خصوص آنهایی که بیماری روانی پیدا می‌کنند، آدم می‌بیند اراده ندارند، نه همیشه، چون از بشریت نیفتاده‌اند. روح الهی که در آنها هست، به بدن بی‌توجه شده است. به‌صورت ظاهر در بدن او به‌صورت مرض است و بی‌اراده و بی‌تعقل است و همین هم یک طریقه‌ای است برای اینکه حیوان و انسان مشترکات زیادی دارد. به‌هرجهت در انسان اراده و تعقل آفرید. و اما ابلیس از آن طرف وقتی خداوند بشر را آفرید قبل از مرحله‌ی آخر، همه‌ی فرشتگان را صدا زد، همه آمدند این ساختمان عظیمی که به اسم بشر بود همه‌ی گوشه و کنارش را دیدند و هر جا دیدند پرسیدند اینجا چیست؟ شیطان آمد ایستاد پرسید این اتاقی که در آن قفل است، در را باز کنند من ببینم. خداوند گفت: آن در به روی تو باز نمی‌شود؛ یعنی دل انسان. بنابراین تمام خصوصیات انسان، اجزای انسان، دست، پا، چشم، گوش و حتی اجزای معنوی انسان، اراده، خشم، غضب همه را فرشتگان دیدند و از آن خبر دارند و به همین جهت هر

دو، فرشتگان و انسان می‌دانند. اما آن عمق ضمیر انسان را فرشته می‌تواند ببیند. شیطان ندید. فرشته هم داخل را ندید از خارج شمائی دید. به این معنی که شما فرض کنید حالا که متأسفانه متکذیبان و گداه‌ها سیاست‌بازی می‌کنند. در خیلی جاهای دنیا و در خود تهران گدایی را گرفتند که مقدار زیادی پول داشت و لحافش پر از پول بود، ولی قدیم شاید اینطور نبود آنوقت (شما نه، اجداد شما برای اینکه شما همه از همین دوران هستید شما و خودم هم هستیم) یک فقیری می‌دیدید اگر شما یک ده‌شاهی داشتید یا یک قرانی، اگر خیلی سخاوتمند بودید یک قرانی، اگر نه ده‌شاهی را می‌دادید. این هم به کلی یادتان می‌رفت. امر مهمی نبود. ظاهرش کار خیری بود و می‌گفتید کار خیر است. بله خیر هم هست. فرشتگان ظاهر را دیدند. اما همین یک قران را دیگر شما نمی‌دانید چه شد؟ نصف را آش درست کرد برای خودش یا مریض، نصفی را دواخانه داد و دوا گرفت، مریضش خوب شد و جان او را هم خریدید. یک قران آنوقت این است که عمقش را فرشته‌ها ندیدند. شما هم گفتید کار خوبی است، فقیر است. ولی این خوبی‌هایش را که بعد پیدا می‌شود ندیدید. خداوند دید و در حساب هم نوشت. آیه‌ی قرآن دارد که آنچه کردید و آثار آن، بعد هم دارد همه را به حساب شما می‌نویسند. بنابراین شما یک قران که می‌دهید (من مثال یک قران می‌زنم) می‌گویید خیلی بی‌اهمیت است و

شما البته باید بی‌اهمیت بگیرید و این را خداوند ده برابر پاداش می‌دهد؛ یعنی با یک قران پاداش جان یک نفر را به شما می‌دهد، پاداش خوشحالی چند نفر خانواده را که مؤمنی را شاد می‌کند به شما می‌دهد. اما اگر یک قران را به او ندهد، کار بدی کرده، ولی دیگر تمام شده او در دلش چهار تا فحش می‌دهد و شما نمی‌شنوید، برای اینکه رد شدید و تمام می‌شود. این است که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَلِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا، پاداش و جزا مخصوص قسمت ارادی انسان است یعنی کار غیر عمدی و خطایی کردید خداوند گناه آن را می‌بخشد. غیر عمدی کردید مثلاً یک قران از جیب شما افتاد همان یک قرانی که مورد بحث ماست برنگشتید بردارید، یک قران مهم نیست آن نصیب آن شخص می‌شود و همان فواید نصیب آن شخص می‌شود ولی چون شما ارادی عمل نکردید به حساب شما اجری ندارد. این است که اراده که در اصطلاح علمی عمد می‌گویند در کارها مؤثر است. این هم که خدا فرموده *إِنْ جَاءْتُمْ بِآيَاتٍ مَا تُهْمُونَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلِكُمْ مُدْخَلَ كَرِيمٍ*^۱، اگر به مسائل عمده‌ای که شما را از آن منع کردیم توجه کنید (که بعضی تفسیر کرده‌اند به گناهان کبیره، گناهان هم کبیره و صغیره ندارد، یک گناه ممکن است یک جا کبیره و یک جا

۱ . سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۲ . سوره نساء، آیه ۳۱.

صغیره باشد ولی تفسیر کرده‌اند) و از آن گناهان اجتناب کنید، خدا این سیاهی‌ها و آلودگی شما را می‌بخشد که منظور بیشتر خطاهای عمدی است. یعنی سعی کنید که به عمد خطایی نکنید. در آن صورت آنچه غیر عمدی از دست شما رفته است خدا می‌بخشد. **نُكْفَرُ عَنْكُمْ** می‌بخشد یعنی چطور می‌بخشد؟ **نُكْفَرُ عَنْكُمْ**، نمی‌گوید پاک می‌کند، روی آن را می‌پوشاند. این **نُكْفَرُ** برای آن دنیاست، وقتی دارد پاداش می‌دهد. اما در همین دنیا هم پاداش می‌دهد. چطوری؟ ستار العیوب است. یعنی در دنیا ستار العیوب است در آخرت **نُكْفَرُ عَنْكُمْ** می‌گوید. در بیشتر آیات می‌بینید همین مسائل هست.

از بایزید بسطامی یا شیخ ابوالحسن خرقانی نقل است (یکی از این دو نفر چون حرف شبیه حرف‌های آنهاست) که در یک مناجاتی خداوند به او گفت تو با این همه آلودگی‌ها مناجات می‌کنی، پیش من می‌آیی، می‌خواهی آشکار کنم که چه خطاهایی داری تا دیگر مردم جواب سلام تو را هم ندهند؟ شیخ گفت: الهی هر چه بکنی حق است و من بنده‌ی تو هستم. ولی آیا اجازه می‌دهی من هم در مقابل کار تو به مردم بگویم خداوند آنقدر رحیم است که همه‌ی گناهان را می‌بخشد و از جهنم نترسید، تا دیگر کسی عبادت تو را نکند؟ خدا گفت: «نی ز ما و نی ز تو، رو دم مزن.»

مطالعه‌ی کتب / درباره‌ی رابعه‌ی عدویه / حالات مختلف / حال بهکس را تسبیح نکنید
 و نکوید بد است / نقش خانم باد دوران جدیدی که بشریت بعد از این خواهد داشت،
 خیلی زیاد خواهد بود / اقتضای هر زمان و هر مکانی هم از نظر غذای ظاهری و هم از نظر
 غذای باطنی و معنویات یک طوری است / در مورد جمعیت بشر در کره زمین^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

همانطوری که بچه‌ها عادت دارند به اینکه موقع خواب برایشان
 لالایی یا قصه‌ای بگویند، این عادت نه اینکه بعداً از بین می‌رود این
 خصلت و این میل که در بچه هست با خود او که بزرگ می‌شود میل
 هم بزرگ می‌شود روپوشی می‌گیرد و این بار با لباس می‌آید. و
 به هر جهت بزرگ‌ها و غیر بچه خوب است با مطالعه‌ی کتاب، این نیاز
 روانی را برآورند. کتاب‌های خوبی هست بعضی آنقدر قطور است که
 نمی‌شود موقع خواب برداشت. آنها را سایر مواقع بخوانید. موقع خواب
 در ذهن شما روشن می‌شود. یکی از اینها کتاب طرائق الحقایق است.

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۲/۲۳ ه. ش.

تقریباً در ردیف کتاب‌های عرفانی محققانه است. در واقع آخری آنهاست. (چند بار در مقالات نوشته‌ام، در مجله‌ی *عرفان/ایران* که از خارج می‌آید و در خود ایران چاپ می‌شود که شرح مفصّلی دارد.) در آنجا بسیاری از زن‌های عارفه را اسم می‌برد. برای زن‌ها و خانم‌ها بعضی این مشیّت را به‌عنوان مزیت قبول ندارند و می‌گویند توهین به زن‌هاست. مثل اینکه یک کمی شبیه است، خیلی بدتان نیاید. وقتی آقای هویدا نخست‌وزیر بود. روسیه بود یا چه کسی که صحبت دشمنان را کرده بود و گفته بود فلان کس را ساکت می‌کنیم... اما در ایران حیف است این بمب‌های گران‌قیمت را بیندازیم، یک ترقّه هم که در آن بیندازیم تمام است. کارش با یک چنین چیزی تمام است. آقای هویدا اعتراض کرد که توهین به ما تلقی می‌شود. بعضی گفتند: نه آقا ترقّه‌ای بیندازند و خراب کنند، مزیت برای ماست و تو عوض این بگو ما قبل از اینکه تو ترقّه بیندازی ما تو را از بین بردیم! این بلوف می‌زند، تو هم بلوف بزن. به هر جهت وقتی که به اصطلاح بختِ جوامع برگشته، اینطور است. و الا عرفایی که در بین خانم‌ها بودند چرا اسم آنها کمتر می‌آید؟ برای اینکه اصولاً یک مسأله‌ی روانشناسی و روانکاوی است حتی مثلاً چند قوطی چای که بگیری، چای تبلیغ می‌کنند، عکس خانم‌هاست که دارد چای می‌خورد. هیچوقت عکس مردی ندیدید. حالا این را هر طور می‌خواهید توجیه کنید. منتها آن زن‌هایی که علاقه‌مند

نیستند یا مردانی که دلشان نمی‌خواهد نزدیکانشان اینطور تبلیغ کنند، آنها مانع می‌شوند.

از زن‌های مشهوری که در این مسیر بودند در درجه‌ی اول رابعه‌ی عدویه است. در مورد رابعه فقط یک فصلی دارد، در جاهای دیگر من شرح حالی از او ندیدم. یادم می‌رود که چه نوشته؟ چند نفر از عرفا من جمله حسن بصری داشتند به مکه می‌رفتند. از شهری که رابعه در آن بود رد شدند، گفتند دیدن رابعه هم برویم. بعد که آنجا رسیدند رابعه از هر کدام یک مطلبی پرسید و اینها برحسب حال خود جواب دادند رابعه هیچکدام را صددرصد نپسندید. وقتی خودش حرف زد چیز دیگری گفت، مطلب را یادم نیست. ولی شیخ عطار که این را گفته اولاً روی گفته‌ی رابعه تکیه کرده، مجال هم نکردم که تذکرة‌الاولیا را نگاه کنم، شرحی که در تذکرة‌الاولیا نوشته خوب است نگاه کنید. همچنین در طرائق الحقایق نوشته. به نظر من در بستان السیاحه هم داستان رابعه را دارد.

رابعه از اینها پرسید کجا می‌روید؟ گفتند به حج و مکه می‌رویم. گفت تا حالا کعبه را دیده‌اید، می‌شناسید؟ گفتند: بله. گفت نگاه به بالا کنید، نگاه کردند، دیدند خانه‌ی کعبه دارد دور رابعه طواف می‌کند. بعد صحبتی کرد، زیاد یادم نیست. برای اینکه انسان همه را صددرصد برحسب حال خود قبول نمی‌کند، نه اینکه غلط است، برای حالی که او

گفته درست است، ولی برای دیگری یا ما که در آن حال نیستیم، درست نیست. در طب هم می‌بینیم که چهار مزاج هست که صفراوی اگر فلان چیز را بخورد برایش بد است ولی مزاج بلغمی اگر همان دوا را بخورد خوب است. این او را می‌پسندد و آن یکی نمی‌پسندد. حالات هم همینطور است. حال هیچکس را تقبیح نکنید و نگوئید بد است. خود شما نمی‌پسندید، ولی ممکن است برای او خوب باشد.

به هر جهت رابعه گفت که کاری کنید که کعبه دور شما طواف کند. البته کعبه، خانه‌ی گلی است، خداوند در خانه‌ی گلی جای ندارد. خداوند در خانه‌ی دل جای دارد. اینها رفتند. مثلاً رابعه همسر نداشت و خیلی‌ها همسر هم داشتند. مثلاً مرحوم نورعلیشاه اول علیه السلام همسر ایشان به نام حیاتی شاعر بود و اشعار خوبی هم گفته، دیوان او هم به نام حیاتی چاپ شده است ولی همانطوری که هم خودش می‌خواست و هم حضرت نورعلیشاه میل داشتند هیچکس اسم او را نشنید. چه بسا اشعار او را می‌خوانیم و تک و توک در صحبت‌ها می‌گوییم و می‌پرسیم. خیلی شده شعری را کسی می‌خواند می‌گوییم از چه کسی است؟ نمی‌داند. اشخاصی از این قبیل هم هستند.

برای اینکه این قسمت را درست متوجه شوید نظر به خلقتی که خداوند کرده می‌کنیم این را در سفر پیدایش کتاب مقدس نوشته، لازم نیست همه را بخوانید دو سه صفحه است، خیلی جالب است. کاری

نداشته که بگوید چطوری و کی آفریدم؟ فقط گفته آفریدم. ولی جزئیات در *تورات* هست و *تورات* هم از جانب خداوند نازل شده و این *تورات* هم *تورات* اصلی نیست اما *تورات* اصلی از جانب خداوند نازل شده کما اینکه در قرآن هم هست که التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمٌ اللَّهِ^۱، يَا إِبْرَاهِيمَ أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ^۲، *تورات* را فرستادیم که حکم الهی در آن است. یا در جای دیگر دارد که عده‌ای از جن که حالا هر چه هست، شنیدند و گفتند: بعد از *تورات* دیگر کتابی از جانب خدا نیامده مگر این. چون *انجیل* هم حکم کتاب تازه‌ای نیست شرح حال عیسی و فرمایشات عیسی و حواریون اوست و از جانب خدا حکم جدیدی نیامده. خداوند آدم را چطور خلق کرد؟ حوّا را چطور؟ و بعد همه‌ی چیزها را.

من خیلی معذرت می‌خواهم زود خسته می‌شوم البته شاید شما هم دلتان می‌خواهد من زود خسته شوم، اما شما هم از حرف جدّی زود خسته می‌شوید. از حرف‌های غیر جدّی و متفرق خسته نمی‌شوید، حرفی که سلسله‌دار و پشت سر هم باشد مثل کتابی که قطور باشد خواندن آن مشکل است و نمی‌توانید بخوانید. ولی فصل فصل همان را به صورت داستان تکه تکه بگویند می‌خوانید. این برای همه هست اشکالی ندارد. حالا راجع به رابعه و چند نفر دیگر شاید صحبت کردم.

۱. سوره مائده، آیه ۴۳.

۲. سوره مائده، آیه ۴۴.

مطالعه‌ای بکنم چون خیلی چیزهایی هم که خوانده‌ام یادم رفته. ان شاءالله مراجعه می‌کنم و باز هم خواهم گفت.

در دوران جدیدی که بشریت بعد از این خواهد داشت نقش خانم‌ها و زن‌ها خیلی زیاد خواهد بود. آثارش را کم و بیش می‌بینیم. بنابراین بهتر است که خانم‌ها خیلی مجهّز باشند. مجهّز نه اینکه هفت تیر دستشان و از این شال‌های چهارخانه در گردن. مجهّز یعنی همین‌هایی که فراموش کردم، اقلّاً شما حاضرالذّهن باشید.

و اما اولاً خود بشریت و جامعه‌ی بشریت در تحولاتی که دارد که جامعه‌شناسان می‌توانند حل کنند، حالا به مرحله‌ی بلوغ رسیده و در این زمان باید آمادگی زیادی داشته باشد. از طرفی تاکنون هیچ‌جا ندیدم که از کمی جمعیت ناله کنند. چرا، اخیراً باز دیدم همه‌ی کشورها از کمی جمعیت ناله می‌کنند، ولی به ما توصیه می‌کنند که شما زیاد نشوید. و الان می‌گویند شش میلیارد جمعیت بشر در روی کره‌ی زمین است تا ده بیست سال پیش که من یادم است رقم خیلی کمتری بود و البته کره‌ی زمین می‌تواند تحمل کند. هم سنگینی وزن و هم به آنها غذا بدهد. «هر آن کس که دندان دهد نان دهد». خداوندی که بشر را آفریده غذای او را هم می‌دهد و آتاکو^۱ من کلّ ما سألتموه^۱، هر چیزی که مقتضای حیات شما بود به شما دادیم. به جایی رسیده که می‌گویند

جمعیت دیگر بس است. پیشتر فقط نقش خانم‌ها در جامعه در قرون قدیم بطور عموم فقط تولید نسل بوده برای اینکه تولید نسل از مردها برنمی‌آمد. وظیفه‌ی زن‌ها بوده، ولی حالا خانمی که وضع حمل می‌کند و دوران ضعف او تمام می‌شود و بچه خود می‌تواند بزرگ شود، دست و پا و ذهن او آزاد می‌شود، به چیزهایی خارج از وجود معمولی خود می‌پردازد. در این حالت اقتضا دارد که مطلع باشد از اوضاع جهان و همه‌ی علوم و با مردها فرقی نداشته بلکه بیشتر از مردها باید بداند. برای اینکه دنیا دارد رو به این جهت می‌گردد و اینکه خود طبیعت این کار را می‌کند که بسیاری از خانم‌ها از نقش طبیعی و فطری که خدا آفریده دور می‌شوند. ازدواج نمی‌کنند یا ازدواج می‌کنند بچه ندارند و امثال اینها. اینها اقتضای طبیعت است. مثلاً فرض بفرمایید در هوای گرم جنوب ایران خرما فراوان است ما سفری به دُبی رفتیم، می‌دیدم سر سفره مثلاً پنجاه تا خرما می‌خورد، رغبت می‌کند این اقتضای هوای آنجاست اما از یک گیلانی و مازندرانی بپرسید اصلاً خرما خوردی؟ شاید اصلاً نخورده باشد. اقتضای هر زمان و هر مکانی یک‌طور است، هم از لحاظ غذای ظاهری و هم از لحاظ غذای باطنی و معنویات و چیزهایی که یاد بگیریم. ما در اینجا چه زن و چه مرد ضروری نیست یاد بگیریم اینکه بمب اتم را چطور می‌سازند؟ ضروری نیست. لازم هم نیست. ولی اگر بخواهیم جلوی آن را بگیریم که جرأت نداریم و

نمی‌توانیم، در آن صورت باید یاد بگیریم. اما بهداشت و مقررات بهداشت را باید یاد بگیریم و دنبالش برویم.

حالا شما خود فکر کنید چرا این حرف‌ها را زدم. خودم نمی‌دانم، حرف‌ها خودش می‌آید. به هر جهت دانستن هر چیز از ندانستن بهتر است. حالا این حرف‌ها گویانکه خیلی مهم نیست، دانستن حرف‌ها از ندانستن آن مهم‌تر است. مثل ابوریحان که گفت این مشکل را بدانم و بمیرم بهتر نیست تا ندانم و بمیرم؟ که بعد در فاصله‌ی کوتاهی مرد. این است که به هر جهت گوش دادن به حرف کسی که چرند نمی‌گوید اشکالی ندارد، ولو چیزهایی که می‌گوید نمی‌فهمید. گوش دهید تا بفهمید.

جلوه‌های صفات مختلف خداوند در کارهای انسان / اراده در انسان / خداوند بسیاری
از اختیارات را به بشر سپرده است و بشر می‌تواند خیلی کارها و قدرت‌ها را اعمال
کند / ازدواج / هرکاری موقعی دارد / همیشه در مقام اطاعت و پیروی از قوانین و
اوامر الهی باشیم^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خداوند صفات مختلفی دارد صفتی که ما اگر مظهرش را ببینیم
می‌فهمیم. می‌گوییم خدای رحیم، رحم او را می‌بینیم، خدای رحمان
می‌بینیم مراقب همه چیز هست یک صفتی هست که اگر ما نبودیم
ظاهر نمی‌شد صفت خلاق. خداوند أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ است. خالق زیاد
هست، منتها خداوند أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ است. البته خالق همه‌ی خالقین هم
خداست. خداوند خلق کرد، چه ما انسان‌ها را، چه حیوانات و چه کره‌ی
زمین و چه عالم جهان را، که بعضی را خبر داریم. این صفت خلاقیت
خداوند ظاهر شد حالا أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ صفتی است مربوط به خلاق بودن.

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۲/۲۵ ه. ش.

أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ یعنی خلقی که می‌کرد حالا می‌گویند انسان‌ها هم اینطور شدند مثلاً موتورهایی می‌سازند که اگر خراب شد خودش خود را درست کند. مثلاً یک فضاپیما به ماه یا مریخ رفت بعد در آنجا یک قسمت آن خراب شد مثلاً یک پیچی شل شد، این خیلی مشکل است چون وقتی رفت یکی دو ماه طول کشید، چه کسی آنجا برود که درست کند؟ گفتند نه، نگرانی ندارد، از همین جا آن را درست کردند. جلوه‌ی أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ خداست. جلوه‌ی خلاقیت این است که به ما توفیق داد و مجال داد که چیزی بسازیم که به کوهی ماه برود. این صفت خلاقیت اوست. اما وقتی خراب شد و او را درست کردند این صفت أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ است. وَاَلَّا خَلَقِيَّتٍ مختصری را حیوانات دیگر هم دارند، برای خود لانه می‌سازند خیلی محکم و زیبا. این فیلم‌ها را غالب اوقات که تلویزیون نشان می‌دهد من نگاه می‌کنم تا زندگی اینها را بفهمم یعنی خودم را پایین می‌آورم تا زندگی اینها را بفهمم. گاهی خود را هم‌سطح کسی قرار می‌دهم که این فیلم را برداشته چقدر زحمت کشیده، گاهی خودم را پایین می‌آورم هم‌سطح حیوانی که عکسش را برداشتند. من هم حیوانی هستم، منتها اضافه بر حیوانیت، خدا در من دمیده. منظور، عبرت می‌گیرم. یک سفر به جنگل آمازون و آن حیوانات می‌روم با آنها می‌نشینم، برمی‌گردم برای خود سوغات می‌آورم. خداوند این خلق را که کرده است أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ است. به عکس خیلی از خلقی که ما

می‌کنیم ما فرض کنید یخچال می‌سازیم جزئی اگر خراب شود به سازنده یا کسی که از طرف او اطلاع دارد زنگ می‌زنیم که بیا درست کن. خود ما کاری نمی‌توانیم بکنیم. خداوند خلقتی که کرده است مثل بشر نیست، بشر نمی‌تواند آنطور خلق کند. خداوند خلقتی که کرده یک راه جلوی او گذاشته یک مسیر برای او تعیین کرده آن مسیر را باید رعایت کند. وقتی می‌خواهید به مشهد بروید جاده‌ی آسفالت‌های است که باید از این جاده رد شوید. اما گاهی مثلاً رد می‌شوید دلتان نمی‌خواهد از شاهرود که رد شدید بروید خرقان و بسطام را ببینید یک‌خرده می‌روید آن طرف، می‌بینید در همین راه باید رفت یعنی مسیری که خداوند برای هر موجودی تعیین کرده است اگر هم نرویم با چماق می‌زنند به سرتان که بروید. یا گاهی خدا می‌گوید حالا صبر کن. به‌عنوان مثال چند کاغذ از پیش داشتیم، حالا هم دارم، خانمی نوشته مسأله‌ی ذهنی من که الان ۳۸ ساله‌ام ازدواج است. از این قبیل چندین نامه داشتیم. یکی نوشته من منتظرم، خواستگار نمی‌آید. مسیری که خداوند تعیین کرده بروید. نگفته بروید لیسانسیه شوید و دکترا شوید. یک وقتی در سوئیس روزنامه‌ها پیشنهاد داده بودند هر بچه‌ای که به دنیا می‌آید برحسب پدر و مادر بنویسند مهندس فلان و دکتر فلان که این نرود دنبال مهندسی اگر می‌خواهد برود یاد بگیرد ولی دنبال عنوان مهندسی نرود. اما ازدواج را در برنامه‌ی راه گذاشته. از

اینجا که می‌روید شاهرود در برنامه‌ی راه است. یعنی اگر رد شدید موقع ناهار بود باید بایستید نهار خود را بخورید. ولی مانعی ندارد اگر وقت کردید اگر رسیدید یک سری به بسطام بزنید، به خرقان بزنید. زیارت بسطامی و خرقانی کنید. خداوند برای ازدواج هم سنی تعیین کرده البته در قانون آن نوشته که به ما خبر بدهد، اما بدون خبر هم، ما خود می‌فهمیم. این را هم برای زن تعیین کرده هم برای مرد. البته قانونی که خداوند تعیین می‌کند و بر مخلوقات خود بار می‌کند که اطاعت از او باید بکنند قانونی نیست که روی کاغذ نوشته باشند قانونی است که مطابق طبیعت است. بنابراین من بارها صحبت کرده‌ام که ازدواج اگر صحیح بود یعنی پسند بود مقدّم بر هر کاری، مقدّم بر لیسانس و دکترا و فوق دکترا و فوق فوق دکترا است.

این خلقت خداوند است. خداوند در خلقتی که می‌کند مثل ضرب‌المثل مشهور که خدا اگر نجّار نیست در و تخته را به هم جور می‌کند. تمام قوانین و نظام‌هایی که در خلقت وجود دارد به هم کمک می‌کنند، برای اینکه مخلوقات خداوند بتوانند وظیفه‌ی خود را اجرا کنند. اینقدر که ما بشر در فکر این هستیم که فلان موجود در کره‌ی زمین دارد از بین می‌رود چه باید بکنند که از بین نرود؟ چه کنند؟ شکار آن را ممنوع کنند که از بین نرود و.... اما خداوند در خلقت خود تمام اختیارات خود را اعمال می‌کند و بسیاری از این اختیارات را

به بشر سپرده است و بشر می‌تواند خیلی کارها و قدرت‌ها را اعمال کند. همین قدرت را خدا به ما انسان‌ها سپرده است، ولی در مورد حیوانات یکی اینکه خداوند به صورت اتوماتیک طبیعت را طوری قرار داده که هر وقت مدّت مأموریت او تمام می‌شود مثلاً در روزنامه‌ها خوانده‌اید که دایناسورها نابود شده‌اند خداوند هم بسیاری از انسان‌ها را هم مجازات می‌کند و نابود می‌کند. در مورد حیوانات مجازات نیست، فقط خلقت خداوند اینطور اقتضا می‌کند اما در مورد انسان ممکن است مجازات بکند. تفاوت هم این است که انسان اراده دارد و این اراده را هم خداوند به او داده است. وقتی که از روح خود در انسان دمید یک مقدار از اختیارات خود را به او داد و یک مقداری هم تدریجاً اضافه شد. تمام اختیاراتی که انسان در طول ده پانزده هزار سال (بیشتر نیست) این دوران علمی جدید این قدرتی که به دست آورده و اعمال کرده هیچیک از حیوانات در طی میلیون‌ها سال نتوانستند اعمال کنند. برای اینکه خداوند به انسان از روح خود دمید و قوه‌ی خلاقیت را به او داد پس جلوی این قدرت خلاقیت خداوند نباید ایستاد. یعنی فرض بفرمایید شما فلان غذا را دوست دارید آن غذا جلوی شما نمی‌آید بعد عصر که گرسنه نیستید می‌بینید آن غذا را آوردند، نه! هر کاری موقعیت خود را دارد. در موقع خود، شخص باید وظیفه‌اش را انجام دهد. مثل اینکه فرض بفرمایید وظیفه داریم همه قرآن بخوانیم یک قدری قرآن

می‌خواهیم بخوانیم، شیری به ما حمله می‌کند اگر بگوییم بعد بیا، گوش نمی‌دهد. قرآن را بگذارید کنار، هر کاری موقعی دارد. اگر موقع آن گذشت دیگر ممکن است قابل انجام نباشد. من اشاره‌ای که می‌کنم خود شما توجه دارید. در این میان انسان‌ها خود در مقابل اوامر الهی مانع ایجاد می‌کنند یا فرار می‌کنند. شیطان در مقابل خداوند که گفت سجده کن گفت نمی‌کنم آن بلا را به سر خودش و ما آورد. در مقابل قانونی که خداوند آفریده نمی‌شود گفت من نمی‌پذیرم. «گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را»، نه! چاره نداریم. اما از همین قانون الهی انحرافات هم ایجاد می‌شود، آن به جای خود. نه اینکه به صورت انحراف هم که شده انجام دهیم ولی قانون الهی را باید اجرا کرد. متأسفانه جوامع بشری امروز بعضی که اصلاً در مقابل خداوند کوس استقلال می‌زنند، ولی آنهایی هم که اینطور نیستند همچنین گوش نمی‌دهند. می‌گویند خدایا قبولت داریم ولی حرفت را گوش نمی‌دهیم این نقص بشریت است. به شخص این و آن به تنهایی مرتبط نیست و به همه‌ی جامعه مرتبط است و این گرفتاری در مقابل خداوند همه‌گیر است و البته خدا خیلی به ما رحم دارد. به قوم نوح و حضرت نوح بود که گفت بنشین این کار را کن، ولی با ما این کار را نکرد. یا بگوییم این کار را کرده و گرفتاری‌هایی که در بشر هست همان‌هاست. به‌رحال آنچه به ما مربوط نیست و نمی‌توانیم حل کنیم

چاره نیست. ولی آنچه را می‌توانیم باید مواظب باشیم، همیشه در مقام اطاعت و پیروی از قوانین و اوامر الهی باشیم.

داستان حنظلّه و اہمیت فرمان پیغمبر و دیدار / داستان حاجی صدر؛ دیدار و شرفیابی بہ
حضور بزرگان خود مطہر است / اہمیت دیدار، نگاہ جزئی از دیدار است / خاصیت
دست، بیعت و مصافحہ / اثراتی کہ از دیدار مؤمنی برای مؤمن حاصل می شود^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

هر کس کہ می توانست جنگ کند هر چه دم دست او بود
برمی داشت، کلنگی، بیلی، شمشیری بسته بہ خودش بدو می رفت
در خانہی پیغمبر کہ راه بیفتند و بروند. همه ہم عجلہ داشتند کہ هر
چه زودتر فرمان پیغمبر را اجرا کنند. حَنْظَلَّةَ جوانی بود، شبِ عروسی او
بود، عروسی کرد، سحر کہ پا شد کہ مثلاً بخواد غسلی کند و نمازی
بخواند، صدایی بلند شد کہ بشتابید برای جنگ. حَنْظَلَّةَ امر پیغمبر را بر
سرعت اینکہ غسل کند لازم تر دانست. تیمّم گرفت و بدو رفت و در
جنگ ہم کشته شد. غسل نکرده کشته شد. کشته ها یعنی شهید را ہم
غسل میّت نمی دهند، ولی بعضی مؤمنین کہ چشم آن را داشتند دیدند
کہ ملائکہ آمدند و او را غسل دادند. این است کہ اسم او شد

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۲/۲۶ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

عَسِيلِ الْمَلَائِكَةِ.

جریان را نمی‌دانستند به پیغمبر شرح حال را گفتند یا برای او الهام شد یا تحقیق کرد و این حرف را گفت و همان شب فرزندی از او منعقد شد و بعد به نام سعد متولد شد؛ سعدبن حَنْظَلَه که از صحابه‌ی امام حسین بود که در کربلا شهید شد. معلوم می‌شود شهادت ارث به او رسیده بود، هر کدام به یک طریق.

به این مسأله توجّه داشته باشید که فرمان پیغمبر و دیدار پیغمبر جای یک واجبی را گرفت، البته جای آن را نگرفت چون می‌گفت وقتی برگشتم این کار را می‌کنم، در واقع جای مستحبّی را گرفت، چون مستحب است که هر چه زودتر غسل کنیم. در دوران خود ما، مرحوم حاجی صدر بود (از اوّل مرحوم نبود، حالا مرحوم شده که خدا او را رحمت کند. پیرمرد نود و چند ساله‌ای بود که مرحوم شد. در عکس‌ها هست. مسن‌ترها یا آنهایی که آنوقت رفته‌اند بیدخت او را دیده‌اند.) حاجی صدر هر روز صبح‌ها می‌آمد چون حضرت صالح‌علیشاه می‌آمدند بیرونی می‌نشستند و کارهای خود را می‌کردند اموال شخصی خود و اگر احیاناً بچه‌ها کاری داشتند، نامه‌ای نوشته بودند موقوفات مزار و همه‌ی این کارها را می‌کردند، دفترها را حساب می‌کردند و عصر هم می‌آمدند می‌نشستند، منتها عصر کار کمتر داشتند، می‌آمدند می‌نشستند و بیشتر صحبت بود. مرحوم حاجی صدر هم می‌آمد، در بیرونی

می‌نشست. یک عکسی هست که هر دو هستند این طرف حضرت صالح‌علیشاه، آن طرف حاجی صدر است. هیچوقت نشد که یک روز صبحی حاجی صدر نیاید. پیر دلیل هم بود، یعنی در غالب تشرّف‌ها او پیر دلیل بود، چون در تشرّف اگر مقتضی باشد کسی مثل پیر دلیل هم می‌آید که کمک کند و شرایط خاصی دارد که پیر دلیل باید مرد محترمی باشد، قدیمی و رازدار. چون می‌بیند ذکر خاصی می‌دهند، دستور خاصی می‌دهند، او همیشه بود. خدا او را رحمت کند. می‌نشست هیچ چیزی هم نمی‌گفت دستهایش همه‌اش روی هم. یک بار حضرت صالح‌علیشاه از حاجی صدر پرسیدند چند روز است نیامدی؟ پیرمرد نود و چند ساله‌ای بود دیگر، گفت این کسالت من طوری است که نمی‌توانم مدت طولانی خود را نگه‌دارم و لباسم احتیاط دارد و نخواستم با این لباس آلوده خدمت شما برسم. ایشان فرمودند که آیا دیدار ما به اندازه‌ی یک آفتابه آب کار نمی‌کند؟ منظور این است که دیدار و شرفیابی به حضور بزرگان خود مطهّر است، البته نه اینکه خلاف شرع انجام دهید، نه! آقای حَنْظَلَه هم خلاف شرعی نمی‌خواست انجام دهد و نداد و نمی‌خواست هم انجام دهد قسمت این بود که قبل از آن شهید شود. یعنی خداوند اجرش را زودتر به او داد که شهادت باشد. اینجا هم نه اینکه با طهارت و آب مخالفت کنند، نه! گفتند آن یک چیزی است که از دست نمی‌رود ولی این دیدار از دست می‌رود،

یعنی اگر نیابید نمی‌بینید. این دیدار را آنوقت خیلی اهمیت می‌دادند حالا این دیدار چه اثری دارد؟ البته دیدار از یک لحظه ممکن است باشد تا چند لحظه. در طی تاریخ، خیلی می‌بینیم یکی همان نصرانی که می‌خواست سر امام حسین را ببرد که نگاه به حضرت کرد و عوض شد داستان آن را می‌دانید. یکی در تاریخ در *طرائق الحقایق* در شرح حال مرحوم نورعلیشاه اوّل نوشته، آخر در آن زمان از اوّل که حضرت معصوم‌علیشاه و حضرت نورعلیشاه آمده بودند آقایان علمای آنوقت خیلی با ایشان بد بودند، برای اینکه اینها استثنائاً با لباس درویشانه‌ای، یک کلاه یک لباس مثل کفن، راه می‌افتادند و در خیابان شعر می‌خواندند، مردم می‌آمدند جذب می‌شدند و می‌آمدند تحقیق می‌کردند و درویش می‌شدند. خیلی از مردم را جذب کرده بودند. این است که اینها مخالف بودند و حضرت معصوم‌علیشاه را که شهید کردند (خودشان می‌گویند، حضرت نورعلیشاه را هم می‌گویند شهید کردند. چون ایشان مرتباً در می‌رفتند از این شهر به آن شهر). آخوند ملاعبدالصمد همدانی درویش شده بود نمی‌دانم چطور ولی از علمای بزرگ بود، فتوا و استفتائی کرده بودند که این درویش‌ها چه هستند خیلی‌ها امضا کرده بودند. پیش سیدمهدی بحرالعلوم آورده بودند، ایشان خوانده بودند و گفته بودند اینطور افکار که غلط است ولی من اینها را ندیدم، صحبت نکردم، چیزی که نمی‌دانم نمی‌توانم امضا

کنم، تا وقتی اینها را ببینم و صحبت کنم. مرحوم عبدالصمد که خود او هم از علما بود حالا یا به درخواست خود بحرالعلوم یا خود او شخصاً به این فکر افتاد، جلسه‌ای گذاشت فقط آقای بحرالعلوم و حضرت نورعلیشاه بودند. دو نفری نشستند یک مقداری صحبت کردند، علنی بود، ملاً عبدالصمد هم بود. بعد یک اشاره‌ای حضرت نورعلیشاه کردند و ملاً عبدالصمد آمد بیرون. دو نفری شدند. یک ربع یا ده دقیقه طول کشید، صدا زدند، قبلاً قلیان آورده بودند قلیانی که حضرت نورعلیشاه کشیدند بحرالعلوم لب نزد. گفت قلیان دیگری آوردند. بعد که صحبت‌هایشان تمام شد در را باز کردند ملاً عبدالصمد رفت داخل، چای آوردند بحرالعلوم چای حضرت نورعلیشاه را برداشت و گفت برای تبرک می‌خورم، آنقدر فرق کرد. چطوری؟ اینها را که نمی‌شود نوشت. از این قبیل خیلی هست.

دیدار که گفتم، این اثر را دارد. چطور این اثر را دارد؟ اثر را نمی‌شود گفت و توجیه کرد. حتی احساسات ساده را فقط می‌توانیم بگوییم گرسنه، اینکه گرسنه چه احساسی می‌کند نمی‌شود گفت. نگاه هم همین حالت را دارد نگاه هم جزئی از دیدار است، برای اینکه تا دیداری نباشد نگاهی هم نیست. البته گاهی به ندرت در بعضی مواقع از راه دور هم می‌شود. این بدن قالبی شده برای تمام اجزای روح. خداوند در نگاه یک خاصیت آفریده، در دست هم یک خاصیت آفریده که بیعت

و مصافحه هم با دست است. کسانی را فرض کنید که نابینا باشند یا چشم نداشته باشند آن اثر را ما نمی‌دانیم یعنی خود او متوقع نیست ولی گاهی اثر می‌کند.

مرحوم آقای فانی سمنانی خیلی پیش رحلت کردند، شاید پنجاه سال، شصت سال پیش رحلت کردند. خیلی مرد بزرگوار و دانشمند بزرگی بود. عکس‌هایی که در سمنان برداشته شده هست. لابد دیده‌اید. در مشهد خانمی بود به نام خسروپناه که مرحوم شده، خدا او را رحمت کند، آنوقت‌ها که من مشهد مشغول کار بودم هنوز زنده بود. ایشان شل شده بود، فلج و افتاده بود. آقای فانی آمده بودند بیدخت خدمت حضرت صالح‌علیشاه زیارت، در برگشت به مشهد که زیارت آمدند احوالپرسی کردند و گفتند که این خانم کجاست؟ گفتند مریض است اینطور شده و در خانه افتاده. فرموده بودند ما به دیدنش می‌رویم. آمده بودند منزل او، وارد شدند، او که نمی‌توانسته حرکت کند، سلام کرده آقای فانی با ژست تندی عصبانی فرموده بودند ادب را چه کار کردی؟ بلند شو، نمی‌بینی من آمدم؟ این خواسته بگوید نمی‌توانم بلند شوم، ولی ایشان گفتند پاشو، پاشو. او هم بلند شده و آمده زیارت کرده. آقای فانی هم دیگر آنجا نماندند. این کار شده و برگشتند. دیگر این خانم اینطوری خوب شد.

حالا از دیدار که می‌گوییم، این نگاه و همینطور امر، بر بیان او

که گذشت، این عملی می‌شود. در داستان حضرت یوسف یک نکات خیلی دقیق عرفانی را نمی‌توانند نشان بدهند شاید گفته شود آن دو نفر که آمدند در زندان و خواب خود را گفتند، یوسف فرمود که فردا تو را می‌بخشند و برمی‌گردی سر کار اولیاهات، به دوّمی گفتند (دوّمی خواب دیده بود طَبَق نان در سر اوست) تو را فردا دار می‌زنند و از دار که اویزان بودی مرغان هوا سر تو را می‌خورند. او هم خیلی ناراحت شد و شاید هم خندیده بود و گفته بود من چنین خوابی ندیدم دروغی گفتم ببینم شما چه می‌گویید؟ یوسف جواب او را داد که اثر در خواب تو نیست که تو خواب دیدی یا نه؟ اثر در گفته‌ی من است. من گفتم می‌شود که قرآن فقط این مجموعه را به این صورت گفته قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ^۱، آن امری را که در مورد آن استفتا کردید، شد دیگر. این اثراتی است که از دیدار مؤمن برای مؤمن حاصل می‌شود.

فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و سوم	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	۲۰۰

۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی‌ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)	سی و هشتم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت سوم)	چهارم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت چهارم)	چهل و یکم
۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت دوم)	چهل و دوم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	چهل و سوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم)	چهل و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم)	چهل و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم)	چهل و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم)	چهل و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	چهل و هشتم

۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم)	چهل و نهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	پنجاهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم)	پنجاه و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام)	پنجاه و دوّم

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس بگیرید.

بدینوسیله از همه افرادی که در تکتیر این جزوه توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.